

رفسنجانی تر از نامه و رشکستگی سیاستهای رژیم را ارائه داد

رشد نارضایتی و اعتراض توده های مردم علیه رژیم

سیاستهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی شرایط زندگی توده های مردم را روربه رور بدشوارتر میکند. فشارهای اقتصادی به مردم دم به دم افزایش می یابد. در حالیکه دستمزد کارگران و حقوق مستخدمین دولتی طی چندسال اخیر افزایش ناچیزی داشته است، قیمت کالاها و محتاج اولیه مردم روزمره افزایش یافته است. سیاستهای اقتصادی رفسنجانی برخلاف وعده های سازمان حکومت نه فقط بهبودی در وضعیت پیدا کرده است بلکه اوضاع را وخیم تر کرده است. دولت برای نجات خود از چنگا لیجران مالی، با راین بحران را بردوش کارگران و زحمتکشان انداخته است. بعنا و بیس مختلف مردم را سرکشی می کنند. قیمت کالاها و در صفحه ۲

خواستهای رفاهی مردم هیچکس تحقق نیافت و در پی برافروخته شدن جنگی که هشتساله درازا کشید وضعیت توده های زحمتکش و زبوزوخیم تر گردید. جنگ بی پایان رسید. سران رژیم که سالها به بهانه جنگ مردم را به "آرامش" و "بردیاری" دعوت میکردند، وعده بهبود اوضاع را دادند. رفسنجانی از اس مجلس ارتجاع به راس قدرت اجرائی رژیم منتقل شد، تا گویا کمکی به بهبود اوضاع کند. اما گذشت زمان نشان داد که از بهبود وضعیت خبری نیست. نه از دامنه و ابعاد ختناتی که سته شد و نه شرایط ما دی و رفاهی مردم بهتر شد. بالعکس اوضاع بر ما تب و خیم تر از گذشته گردید. سرمایه داران و عموم ثروتمندان، ثروتمندتر و توده های زحمتکش مردم ایران فقیرتر شدند. وضعیت مردم آنچنان به وخامت گرائیده که کم جناحهای رقیب هیئت حاکمه در صفحه ۳

این حقیقت که جمهوری اسلامی زهمان بدو موجودیت خود بنا بر هیتا رتجاعی و ضد خلقی اش، سیاستهای ارتجاعی نمود که برخلاف منافع و مصالح مردم ایران بوده است. کنون بر عموم مردم ایران روشن شده است. توده های مردم ایران، از آن رویه انقلاب برخاستند و رژیم سلطنتی را که مظهر دوزخار ساله حکومت جا برانوستمگرا نبود رنگون ساختند که حکومتی مردمی بر سر کار آورند. به آزادی و دمکراسی دست یابند و خواستهای ر حقوق رفاه و اقتصادی خود را عملی سازند. اما بعلتنا آگاهی مردم ایران که خود ریشه در استبداد دودیکتاتوری حاکم بر ایران طی سالهای مدیریت داشت، کسانیم امور را در دست گرفتند که نه فقط پاسدار منافع سرمایه داران و مالکین، این دشمنان توده های زحمتکش بودند بلکه با تلفیق آشکار دین و دولت و ایجاد دیک حکومت مذهبی رژیم بر ما تب مستبدتر از گذشته بر ایران حاکم ساختند. در مدتی کوتاه با سرکوب و اعدام و فشار تمام آزادیخواهان مردم از آنها گرفته شد.

رژیم اقدامات ضد کارگری خود را تشدید میکند

تهیه این لایحه از سوی سازمان تا مین اجتماعی، از جمله اقدامات ضد کارگری جدیدی است که رژیم جمهوری اسلامی علیه کارگران ایران انجام میدهد. سازمان تا مین اجتماعی که بر حساب سمش می یابد کارگران را از نظر اجتماعی تا مین کند و در صدد ایجاد امکاناتی برای بهبود وضعیت شغلی و زیستی کارگران باشد، با تهیه چنین لواجی بر تشدید استعمار کارگران و بهره کشی بیشتر از آنان تا کید میکند. کارگران شاغل در کارهای پرمخاطره و زیان آور در ایران، بدون تهیه چنین لواجی نیز در آنچنان شرایط وحشیانه ای به کار واداشته می شوند که هر آن در معرض حوادث ناشی از کار، غلبیل و مجروح شدن و خطر مرگ قرار دارند. مثلا در صفحه ۴

اخیرا سازمان تا مین اجتماعی لایحه ای تهیه کرده است که به موجب آن کارگران شاغل در کارهای سخت و مخاطره آمیز در صورتی بازنشسته میشوند که سنشان به ۵۵ سال تمام رسیده باشد. با این ترتیب کارگران شاغل در این رشته ها که قبلا میتوانستند با داشتن بیست سال سابقه کار متوالی بازنشسته شوند اکنون با پیدایش ۵۵ سالگی کارکنند و کارگرانی که در سنین ۱۸ تا ۲۰ سالگی وارد بازار کار میشوند، باید تا ۳۷ تا ۳۵ سال در شاغل سخت و پرمخاطره کار کنند و اگر در اثر حوادث ناشی از کار معلول نگشتند و یا جان خود را از دست ندادند، در سن ۵۵ سالگی بازنشسته شوند.

سه سال بعد از

قتل عام زندانیان سیاسی

سه سال زکشتار هولناک و دسته جمعی زندانیان سیاسی ایران بدست دژ خمیان جمهوری اسلامی گذشت. جلادان رژیم که از او خرتیر ما ۶۷، مطابق فرما نخمینی سر به نیست کردن زندانیان سیاسی را آغاز کرده بودند، در شهریور همان سال جنایات ضد بشری خویش را تشدید نموده و زندانیان سیاسی را قتلعام کردند. جمهوری اسلامی که در جنگ با عراق بطرز مفتضحانه ای شکست خورده و اجبارا آتش بس را پذیرفته بود، دیوانه وار بر جان زندانیان سیاسی افتاد، تا تلخی شکست در جنگ را با انتقام از کسانیکه بجرم اعتقاد تا خویش دستگیر شده و بزندانیان فتاده بودند، کسانیکه برای دمکراسی و در صفحه ۵

از سرگیری مذاکرات دولت های ایران و عراق

در صفحه ۵

☆ مبانی وحدت حزبی کدامند؟

در صفحه ۶

☆ سوسیالیست های دروغین ماهیت خود را برملا میکنند

در صفحه ۹

از میان نشریات

خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

در صفحه ۱۶

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

رشد نارضایتی و اعتراض توده های مردم علیه رژیم

خدمات دولتی بنوع غیر قابل تصویری افزایش یافته است. برنامه حذف سوبسید فشار بر اقشار زحمتکش را افزایش داده است. تورم عنان گسیخته زندگی را بیش از پیش بر مردم شاق و تحملنا پذیر ساخته است. بنا به اعتراضات مطبوعه و رسمی رژیم در نتیجه فشارهای تورمی، تنها طی یکسال گذشته قیمت مسکن و اجاره بها ۶۵ درصد افزایش یافته است. فشار افزایش قیمت ها حتی در میان رگان را نیز گزافه کرده است. هزینه کفن و دفن نیز در ماه گذشته به دو برابر افزایش یافته است. در حالی که منابع رسمی دولتی خط فقر را در سال ۶۹ درآمد ماهانه کمتر از ۱۶ هزار تومان ذکر کرده اند، اکثریت مطلق شاغلین بویژه توده های زحمتکش با درآمدی کمتر از این زندگی میکنند. تکلیف میلیونها بیکار نیز روشن است. آنها حتی لقمه نانی برای سیر کردن شکم گرسنه خود ندارند. فقر و فلاکت در میان مردم اکنون بچنان مرحله ای رسیده که تاکنون سابقه نداشته است. بدیهی است که این همه فشار بر توده های مردم نمی تواند بدلاجواب بماند. همراه با اعمال سیاستهای اقتصای کابینه رفسنجانی، برداشته نارضایتی و اعتراض در میان توده های مردم افزوده شده است. پس از حرکت متشکل و یکپارچه کارگران رزمنده نفت در اوایل گذشته، برای تحقق پاره ای از مطالبات طرفاهای خود، رژیم پیوسته با اعتراضات و مبارزات توده ای در اینجا و آنجا روبرو بوده است.

در پی افزایش بیشه های بلیط اتوبوسهای شرکت واحد که رژیم کرایه شش خط را از ۱۰ ریال به ۲۰ ریال و در برخی موارد به ۵۰ ریال افزایش داد، مردم جان به لب رسیده از فشارهای رژیم، دست بیک اعتراض شدید علیه این سیاست ارتجاعی رژیم زدند و خواستار لغو این اجافات گردیدند. اما شرکت واحد ضمن آزمایشی اعلام کرد طرح افزایشهای بلیط اتوبوسها به این سیاست ضد مردمی خود ادامه داد تا اینکه مردم به خیا با آنها ریخته، دست به تظاهرات زدند. به اتوبوسهای شرکت واحد حمله کردند و در خیابان جمهوری چند اتوبوس را درهم شکستند. تنها در پی این تظاهرات تفراتمیز بود که رژیم مجبور به عقب نشینی گردید و طرح افزایش قیمت بلیط اتوبوسهای شرکت واحد لغو نمود. این اعتراض مردم آنچنان رژیم را به وحشت انداخت که سخنگوی دولت برای فرو نشاندن شعله های خشم توده ها افزایشهای بلیط را عملی خودسرانه از سوی مسئولین شرکت واحد معرفی نمود و بدین طریق کوشید سران رژیم را تبرئه کند. اما مردم بخوبی میدانند که این یکی از شرکدهای ریاکارانه سران حکومت است. سران حکومت و در رأس آنها رفسنجانی برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی و ضد

مردمی خود به این شیوه متوسل شده اند که اجزای برخی از طرحهای خود را آزمایشی اعلام کنند، تا اگر اعتراضی از جانب مردم صورت نگرفت آنرا برای همیشه بمرحله اجرا در آورند و اگر اعتراض شدیدتر از آن بود که تصورش را میکردند، این سیاست را عمل خودسرانه مسئولین دست دوم و سوم معرفی نمایند و خود را تبرئه کنند.

اما مشکل رژیم به همین تظاهرات ختم نشد. چند روزی پس از این تظاهرات توده ای، رژیم پکی دیگر از طرحهای ضد مردمی خود را بمرحله اجرا گذاشت. شهرداری تهران با نیروهای سرکوبگر رژیم بقصد ویران کردن سرپناه زحمتکشان را قرآنا در تهران نویی خانمان نکردن مردم فقیر و زحمتکش آن دست به عمل زد. مردمی که تمام سرپناه و زندگی آنها را آلودگیهایشان تشکیل میداد، در برابر این سیاست ضد خلقی رژیم دست بمقاومت زدند. به ماشینهای شهرداری و نیروهای سرکوبگر حمله بردند. اتوبان را بستند. لاستیکها را آتش زدند و طی یک نبرد رژیم را عقب نشینی واداشتند. هر چند که رژیم دست از این سیاست ارتجاعی خود برنداشت و ضمن یک یورش ششانه به زحمتکشان این منطقه متجاوزان ۲۰۰ تن را با زداشت نمود، با این همه مردم با قریب آید به رژیم نشان دادند که در برابر زورگویی و سیاستهای ارتجاعی رژیم آرام نخواهند نشست. مقاومت این زحمتکشان رژیم را ناگزیر به عقب نشینی کرد. شهرداری تهران طی بیانیه ای نظامی و ارتجاعی ضمن تهدید مردم زحمتکش این منطقه به شکست خود اعتراض نمود و گفت "عوامل اجرایی حاضر در محل، اعمال قانون را به بعد موکول کردند که خوشبختانه بدین وسیله از بروز تلفات جانی جلوگیری بعمل آمده و با شناسایی برخی از افراد موثر در وارد آوردن خسارت به اموال عمومی و دستگیری آنها و پیگیریهایی که نیروهای انتظامی و دستگاه قضایی بعمل خواهند آورد به زودی مسببین این مهم به جزای اعمال خود خواهند رسید و شهرداری تهران نیز با توجه به وظایف قانونی محوله، بموقع نسبت به اعمال قانون در مورد متخلفینی که بدون مجوز دست به ساخت و ساز غیر قانونی زده اند اقدام خواهد نمود."

همزمان با این اعتراضات مردم در تهران، اعتراضات دیگری در برخی از شهرهای ایران از جمله اصفهان به سیاستهای رژیم صورت گرفت. در اعتراضات مردم اصفهان که در اینجا نیز به تظاهرات انجامید، رژیم با تمام امکانات سرکوب خود بمقابله با تظاهرات مردم برخاست. گروهی دستگیر و حداقل دو نفر کشته شدند. پس از این تظاهرات، رژیم برای ایجاد فضای رعب و وحشت مزدوران حزب الهی خود را بخیا با آنها گسیل نمود و موتور سواران بسیجی و سپاه پاسداران در خیابانها رژه رفتند. همه این اعتراضات که برغم شرایط سرکوب و اختناق حاکم بر ایران نویی حقوقی مردم، طی مدتی کوتاه صورت گرفته است، حاکی از آنست که فشارهای رژیم به مردم بمرحله ای رسیده است که دیگر آنها

بدون بیم و هراس بمقاومت و فشارها ی رژیم برمیخیزند. همه این حقایق نشان میدهند که روحیه تسلیم و ترس بتدریج جای خود را به روحیه پرخاشگری و اعتراض علنی میدهد.

این واقعیتی است که هنوز در این مرحله بیشتر مطالبات مردم اقتصای و رفاهی است و اعتراضات عمدتاً حول این مطالبات تدور میزند. اما در ایران، این کشوری که در آن هر مبارزه توده ها برای تحقق ابتدائی ترین خواستهای اقتصای و رفاهی خود مستقیماً با نیروهای سرکوبگر دولتی روبرو میگردد، این مبارزات تسریعاً خصولتی سیاسی بخود میگیرند. از همین روست که در اغلب اشکال علنی مبارزه مردم در نیمه اول سال جاری، اعتراض بر سر هر مسئله ای و با هر مضمونی که آغاز گردید، رنگ سیاسی بخود گرفت و با شعارهای سیاسی علیه رژیم توأم گردید. برخی از این اعتراضات از همان آغاز مضمونی سیاسی داشت. هر چند که این مبارزات مردم هنوز منفرود پراکنده و جرقه و آتش است، اما وقوع چند نمونه آنها طی دو سه ماه گذشته نشان میدهد که در نتیجه فشارهای بی حد و حصر اقتصای و سیاسی، اشکال علنی مبارزه تدریجاً جای اشکال غیر علنی را میگیرند و از آنجا نیکه این فشارها هر روز بیشتر می شوند، چشم انداز شد و گسترش مبارزات مردم ایران بویژه توده های زحمتکش بخاطر مطالبات اقتصای و سیاسی خود مدام و مابیشتر میشود.

تجربه بمردم ایران نشان داده است که آنها نمی توانند جز با تشدید مبارزه علیه رژیم، به خواستهای اقتصای و سیاسی خود جامعه عمل بپوشند.



کند، با اینهمه امروز کمتر کسی را میتوان پیدا کرد که به ما هیت ارتجاعی و دشمنی آنها را در رژیم پی نبرد با شد. جمهوری اسلامی که یک حکومت مذهبی است، اساساً رژیمی است ارتجاعی و ضد مکرانیک. این رژیم نمی تواند با آزادیهای سیاسی خصومت نداشته باشد و لاجرم زندانها پیش مملو از کسان است که عقایدی سوا از آنویا مخالف آن دارند. از اینرطلی - رغم ظاهراً زبها و بندوبستهای خود با دول غربی و ارتجاعی، هم اکنون در کلیت خود بعنوان یک رژیم تروریست و جنایتکار رویکی از ضد مکرانیک ترین رژیمهای موجود در سراسر جهان شناخته شده است.

کشتار زندانیان سیاسی که یکبار حتی در چارچوب قوانین و مقررات قرون وسطای جمهوری اسلامی با صلاح محاکمه شده بودند و هر کدام ماهها و سالها از دوران "محکومیت" خود را نیز گذرانده بودند، بخوبی نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی مطلقاً سراسر زگاری با مخالفین عقیدتی خود ندارد و به هیچ چیز جز منافع و مصلحت خود پابند نیست. در سومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران، یکبار دیگر این جنایات هولناک رژیم جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم و با همه جانباختگان راه دمکراسی و سوسیالیسم را گرامی میداریم.

رفسنجانی تر از نامه و رشکستگی سیاستهای رژیم را ارائه داد

هم صدایشان در آمد. جناح حزب الله که خود قبل از رفسنجانی، چندین سال با در دست داشتن رهبری امورا جراتی کشور عظیم ترین جناح یا ترا علیه مردم ایران و منافع توده های زحمتکش مرتکب شد، اکنون از تحملنا پذیر بودن وضع برای "مستضعفین" و فقر و فلاکت عظیم مردم سخن می گوید، البته با این هدف که شاید بتوانند با دیگر مردم را فریب دهد و اعتماد آنها را بدست آورد. اما این خیا لیا طلبی است. مردم ایران دیگر خوب همه جناح های حکومت و سرتاپای دستگا ه آنها می شناسند. با اینهمه وقتیکه صدای مرتجعین حزب الله نیز از فقر و فلاکت مردم و نارضا یی آنها بلند شده است، این خود نشان می دهد که اوضاع عتا چه حد وخیم است. همین اوضاع، رفسنجانی را نیز ناگزیر ساخت که بمناسبت سومین سال تشکیل کابینه اش به و خامت و وضاع اعتراض کند. او ادعا نکرد که وضع مردم خرابتر شده است. اما او این خرابی اوضاع را نتیجه سیاستهای گذشته رژیم در دوران تسلط حزب الله معرفی نمود. در واقع آنچه که او ارائه داد ترا نامه و رشکستگی و بی اعتباری همه سیاستهای رژیم در تمام دوران موجودیت آنست.

رفسنجانی در توضیح زهم گسیختگی اقتصادی و و خامت شرایط ما دی زندگی توده ها محور گزارش خود را بر سر مسئله جنگ و نایب آن قرار داد و گفت در نتیجه جنگ "از بعد ما دی و ا قتما دی وضع کشور ما دچار مشکلات بسیار جدی بود که من همه آنها را هم هنوز نمی توانم بگویم" "در پذیرش آتش بس هم یکی از عوا مل همین بود که با زمان آن روزا بین مسئله را مطرح نکردیم تا بحال هم نگفتیم، ما مه ای بود که آن روز وزیر ا قتما دما نومسئولان ا قتما دی کشور نوشتند" و "اعلام کردند که امکانا تا ا قتما دی و بودجه کشور و در آمد و هزینه های کشور به خط قمر زرسیده و محدودی هم از خط قمر زور کرده که دیگر قابل تحمل برای جامعه نیست." "ا و سپس وضعیت ا قتما دی رژیم را در پایان جنگ مورد بررسی قرار میدهد و میگوید: جنگ هزار میلیا رد دلار خسارت ببار آورد. در آن مقطع "حدود ۱۲ میلیا رد تعهدات و بدهیهای خارجی داشتیم." طرح های نیمه تمام سه ارزش ۵۰۰ میلیا رد توما نرا کد ما ند ه بود. کارزیرینا بی صورت نگرفته بود، "ارها بی که نسا ختیم، راه آهن های که نسا ختیم، نیر وگا ه های که نسا ختیم، بایا لایشگاه - های که نسا ختیم. پلها، و مدارس و نا شگا ه های که نسا ختیم و بندرهای که نسا ختیم و... " شهرها روز بروز خرابتر شدند ا مکانا ت، آب و برق و کتا بخانه و فاضلاب و ورزشگا ه و خیم تر گردید. تولید ناخالص ملی سیر نزولی را طی کرد" "اگر یک نفر ایرانی قبل از جنگ و قبل از انقلاب از مجموعه تولیدات کشور مثلا چهل هزار توما ن سهمش میشده است، در سال ۶۷ که ما این بر نامه را بررسی کردیم ۲۰ هزار توما ن سهم

میرد." "هرا ایرانی در این دوران جنگ پنجگا ه درصد فقیر شده بود." "بیکار را فزا ییش پیدا کرد" کارخانه ها دچار فرسودگی شده اند و حتی "قطعات یدکی هم ندارند." "نزدیک ۵۰ درصد بخشهای کشور ما محرومند. یعنی این عده از استاناردی که ما در شهرها و جا های دیگر بر خوردا ریم، محروم هستند. مثل آب، برق، آموزش و بهداشت، راه و کار و امثال اینها." "نرخ تورم هم به ۲۸/۹ درصد رسید و غیره."

رفسنجانی لیست بلندبالای از افلاس و ورشکستگی ا قتما دی رژیم، و خیم تر شدن وضعیت توده های محروم و زحمتکش هر چند بشکلی ناقص و سرودم بریده ارائه میدهد، تا به مردم بگوید که و خامت و وضع آنها مختص دوران زما مداری وی نبوده بلکه از همان آغا ز وضعیت خراب بوده است. و حتی با ارائه ارقامی مبنی بر اینکه تولیدکامیون و کمباین و غیره چندتا بی فزا ییش یافته است، ادعا کند که وضع نسبت به سه سال پیش بهتر شده است. بهرحال او ناگزیر است که بپذیرد وضع مردم و خیم تر شده است. قیمتها مدام فزا ییش یافته اند و در مواردی که حتی "تولید اضا فها شده" قیمت آنها لاها نیز فزا ییش یافته است. او در پی سخنه این سوال که دولت در قبال "حقوق بگیریهای ثابت چه کار میکند." ادعا می کند "که سیاستمان این است که حقوقها را همیشه بیش از اندازه تورم بایبیریم" در حالیکه هر آدمی شعوری می فهمد که وی در اینجا هم به دروغ توسل میگرد. آیا صرفا دستمزدا سمی کارگران با اندازه نرخ تورم فزا ییش یافته است؟ یا سخ قطعاً منفی است. طی چند سال گذشته تنها در صدنا چیزی به دستمزد و حقوق کارگران و زحمتکشان نومستخدمین سطح پایین افزوده شده است. اگر قرار بود که دستمزد و حقوق زحمتکشان فقط در حد فزا ییش نرخ تورم فزا ییش یابد، می بایستی کارگری که در سال ۵۷، سه هزار توما ن حقوق میگرفت، اکنون ۳۰۰۰۰ توما ن بگیرد، در حالیکه چنین نیست.

اما آیا سران رژیم که بخاطر اهدا ف توسعه طلبانه یا نا سلامیستی خود در برابر فروختن یک جنگ ارتجاعی نقش داشتند و شعار "فتح کربلا" و "جنگ جنگ تا پیروزی" را سر میدادند و عوا مفریبا نه جنگ را "نعمت" معرفی میکردند و دهها هزار رتن از مردم ایران حتی جوانان کم سن و سولرا بقتلگاه فرستادند، نمی دانستند جنگ چه نتایجی را برای مردم در پی خواهد داشت؟ واقعیت این است که اکثریت عظیم مردم ایران، بر عوا مفریبا امثال خمینی، رفسنجانی، خامنه ای و غیره، طی مدتی کوتاه با این حقیقت واقف شده بودند که این جنگ برخلاف منافع و مصالح آنهاست. سا زمانهای انقلابی مخالف رژیم جمهوری اسلامی از همان آغا ز جنگ، این حقیقت را ب مردم ایران گفتند و صحت آنها در عمل دیده شد. حال

پس از آنکه مرتجعین جا کم برایان، طی هشت سال ادا مه جنگ مملکت را به یک ویرانه تبدیل نموده و روزگار مردم را سیاه کرده اند، رفسنجانی که خود سر دسته جنگ افروزا نبوده است، فلاکت دوران جنگ را بیان میکند و و خامت اوضاع امروز را نتیجه ۸ سال جنگ معرفی می نماید. این عوا مفریبا ها دیگر کار ساز نیست. تحمل مردم بسر آمده است. آنها بی برده اند که مسئول تمام فجایع و بدبختی آنها خواه در دوران جنگ و یا پس از آن مجموعه دستگا ه حکومتی جمهوری اسلامی و طبقات ثروتمندیست که ایسن حکومت پای سدا رمنافع آنهاست. مردم ایران دیگر به این وعده و وعید های عوا مفریبا نه گوش نمی دهند که دوباره کسی مثل رفسنجانی به آنها بگوید، چند سال دیگری هم صبر کنید، وضعیت درست میشود. تا این رژیم بر سر کار است وضعیت زحمتکشان ایران بهبود پذیر نیست. اینرا توده های زحمتکش فهمیده اند. رژیم هم پی برده است که دیگر نمیتوان مردم را با وعده و وعید آرام کرد. همین مسئله است که خامنه ای را هم نگران کرده است. او در یکی از سخنرانیهای اخیر خود خطابه جناح های رقیب در درون هیئت حاکمه آنها را در وضعیت وخیمی که رژیم با آن روبرو است به وحدت فرا خواند و هشدار داد که بجز این، همه چیز از دست میرود. او این جناحها را فرا خواند که از بازگرددن مسالرت رژیم و ورشکستگی سیاستهای رژیم از "تربییونها ی عمومی" بپرهیزند و این مسالرتا ایمان مردم نبرند. رفسنجانی هم یکرور پیش از آنکه خود ترا زنا مه ورشکستگی سیاستهای رژیم را علنی کند، طی نشستی با سران سا زمانا منیت و اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی یعنی وزیر، معاونین و مدیران کلوزارتا اطلاعات به آنها رهنمود داد که "هدف شما با ی حفظ سیاستهای کلی نظام باشد. در شرایط حاضر هدف دشمنان خارجی انقلاب این است که مشکلات ا قتما دی را برای مردم بازگو کنند و با گسترش این مسئله توطئه ما بیوس نمودن مردم را از انقلاب به ثمر رسانند تا مردم روحیه انقلابی خود را از دست بدهند."

البته منظور رفسنجانی در یک کلام این بوده است که وضع ا قتما دی وخیم است. مردم بیخیزند و شما ما موران امنیتی رژیم با پیدا آنها مقابله کنید. اما آیا سرکوب کار ساز است؟ شکست این سیاست رژیم هم در طول تمام دوران زما مداری جمهوری اسلامی آشکار شده است. مسئله صرفا این نیست که سیاستهای ا قتما دی رژیم با شکست روبرو شده است. تمام سیاستهای رژیم در عرصه های مختلف با شکست روبرو شده و راه دیگری جز فروپاشی در برابر آن نیست.



رژیم اقدامات ضد کارگری خود را تشدید میکند

سا زمان تا مین اجتماعی به افتخار با زنشستگی
نا تل آید .

ما هیت ضد کارگری اینگونه تصمیمات هنگامی
کا ملا آشکار میشود که در نظر داشته باشیم امروزه
کارگران ایران از جمله کارگران معادن که هر لحظه
در خطر مرگ قرار دارند، بدلیل کاهش دستمزد
و اقعیشان و تفاوت حیرت آور دستمزد کارگران و
هزینه زندگی یک خانواده ناگزیرند ساعت های
متعادلی و گاه تا ۱۶ ساعت کار کنند تا بتوانند هزینه
زندگی خود و خانواده شان را تامین نمایند. بنا بر
این رژیم جمهوری اسلامی بدون تصویب چینی
لواجیحی نیز، در عمل مدت کار کارگران را دوبرابر
کرده است و تصویب لایحه جدید سا زمان تا مین اجتماع
عی بمعنای آن است که سرمایه داران شرط بازنشستگی

کارگران معادن ایران که بطور وحشیانه و غیر انسانی
به کارگمارده میشوند، از حد اقل مکنات ایمنی و
بهداشتی محرومند، در اثر شدت کار و فوای آلوده و پیر
مخاطره معادن به انواع عیما ریه های ناشی از کار مبتلا
میشوند. وقتا حت سرمایه داران و دولت و ارگانهای
حامی آنان در اینجاست که آنان در شرایطی لویح
جدیدی علیه کارگران تهیه میکنند که کارگران ایران
در محیط کار هیچگونه تامینی ندارند و در اثر شوخجوبی
سرمایه داران گروه گروه جان خود را از دست میدهند.
اما سرمایه داران با زهم بدنیا لراههای تازهای
هستند تا آنان را بیشتر استثمرا کنند و از انرژی و
نیروی کارشان سوءاستفاده کنند. سرمایه دارانی که
حاضر نیستند در ازای بهره کشی وحشیانه حداقل
امکنات لازم برای ایمنی و بهداشت محیط کار
کارگران فراهم نمایند، با وقت تمام قوانینی وضع
میکند که بجای ۲۵ سال، از کارگران مشاغل سخت، ۳۵
الی ۳۷ سال کار بکشند. در همین زمان که سا زمان
تا مین اجتماعی سرمایه داران، لایحه جدیدش را
علیه کارگران تهیه کرد، تنها طی دو هفته، ۱۲ کارگر
در دوسا نحه ناشی از کار قربانی شدند. در یک مورد
در اثر متصاعد شدن گاز سید در یک کارخانه چرم سازی
در همدان، ۸ تن از کارگران مسموم شدند که ۵ تن از
آنان جان خود را از دست دادند و سه تن دیگر شدت
مسموم شده و به بیمارستان انتقال یافتند. در مورد
دیگر، یک کارگاه چاپ پارچه در خیابان بوذرجمهری
نوتهران بدلیل آغشته بودن فضای کارگاه به گاز بنزین
و تینروا تصالبرق کولر، آتش گرفت و سیزده تن از کارگر
گران آن طعمه حریق گشتند. ۳ تن از کارگران در دم
جان باختند، ۱۰ تن به بیمارستان منتقل گشتند که
۸ تن آنان نیز در روزهای بعد جان خود را از دست
دادند. ۱۰ تن دوسا نحه ناشی از کار قربانی شدن ۲۱
کارگر، در مدت دو هفته تنها گوشه ای از سوانح ناشی
کار در ایران است که در رسانه های عمومی انعکاس
میابد. سوانح ناشی از کارگاه روزانه در کارخانه های
بزرگ، در کوره های آجر پزی، در معادن دیگر مراکز
کارگری روی میدهند نشان میدهد که سرمایه داران در
چه شرایط وحشیانه ای کارگران را استثمرا میکنند
و حال سا زمان تا مین اجتماعی در صدد استمدت کار
لازم کارگران شاغل در مشاغل سخت و مخاطره آمیز را
برای رسیدن به سن بازنشستگی افزایش دهد. سا
تصویب این لایحه، کارگری که از سن ۱۸ یا ۲۰ سالگی
آغاز به کار کرده است، باید ۳۵ تا ۳۷ سال در وضعیت
بشدت نا ایمن و غیر بهداشتی کارگاهها، کارخانه ها
و معادن کار کند و اگر طول این مدت در شرفضای
مسموم کارگاه، بدلیل تصالبرق، در اثر سقوط در
دیگ بخار، ریزش سقف معدن و هزار و یک حادثه
دیگر، جان خود را از دست نداد و زنده ماند، از سوی

کارگران مشاغل سخت را بجای بیست سال کار هشت
ساعت در روز، به ۳۵ تا ۳۷ سال کار روزانه ۱۲ تا ۱۶
ساعت قرار میدهند. بدیهی است که طبقه کارگر ایران
این اقدامات ارتجاعی و ضد کارگری و این چنگ
اندازیهای آشکار سرمایه داران به ابتدائی ترین
حقوقشان را تحمل نخواهند کرد. طبقه کارگر ایران
علیرغم اینکه تحت سرکوب و وحشیانه ای قرار دارد و
از حق ایجاد تشکلهای کارگری و اعتراضیه شرایط
وحشیانه استثمرا محروم است، مبارزات خود را به
اشکال مختلف علیه شرایط موجود ادامه میدهد.
مبارزه برای افزایش دستمزدها در حدی که هزینه یک
خانواده پنج نفره را تامین کند و افزایش مداوم
دستمزدها متناسب با نرخ تورم، بنحوی که کارگران
ناگزیر نباشند برای تامین زندگی خود، بجای ۸
ساعت، تا ۱۶ ساعت کار کنند، مبارزه برای بهبود
شرایط کار و اعتراض علیه سوجوبی سرمایه داران،
وجوبی از مبارزه روزمره کارگران اندک در اشکال
مختلف پیش برده میشوند .

خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

حرکات اخیر، خود را محدود به چهار چوب تعیین
شده از جانب این سندیکا از قبیل **Turk-iş**
نمی کنند و در موارد بسیاری از چهار چوب تعیین
شده توسط سندیکا خارج شده و حتی برای رهبری
حرکات خود، کمیته های اعصاب تشکیل داده اند.
بعنوان نمونه پس از اعصاب عمومی سوم ژانویه و
بدنیا لحدت گیری بحران خلیج، موج اعتراضی
کارگری در ترکیه وسعت گرفت. طی ۳ ماه، حدود
۲۵۰ هزار کارگر عمدتا در صنایع چرم سازی و فلز از
کارخانه ها اخراج شدند، در مقابل با موج اعتراضی
کارگران تعداد زیادی از کارخانه، دست به اشغال
کارخانه زده و یک کمیته ۲۰ تا ۴۰ نفره را برای
رهبری حرکتشان ایجاد نمودند. حتی در بعضی
مناطق از جمله در استان آژه، تضاد را دیکالیسم
حرکت کارگران با سیاستهای سازشکارانه رهبران
سندیکا باعث شد کارگران مراکز سندیکا و مراکز
کنفدراسیون کارگری **Turk-iş** را اشغال نمایند.
خیزشهای جدید کارگری ترکیه، گسترش
حرکات کارگری در سطح و عمق و حمایت توده مردم از
حرکات کارگری، نوید بخش مرحله جدیدی از
مبارزات کارگری در این کشور است. طبقه کارگر
ترکیه بدینوسیله به سرمایه داران اعلام میکند که
دیگر حاضر نیستند به شرایط تحمل شده بدهد و
برای تغییر وضعیت زیستی و معیشتی خود قدم به
میدان مبارزه گذاشته است. بدیهی است طبقه
کارگران ایران که خود تحت شدیدترین فشارهای
اقتصادی و سیاسی قرار دارد، از مبارزات تبرحق
کارگران ترکیه حمایت میکند و هر پیروزی طبقه کارگر
ترکیه علیه سرمایه داران را جزئی از دستاوردهای
خود می شمارد.

اعتصاب ۵۰ هزار کارگر صنایع **Tekel** (انحصار
دولتی دخانیات و مشروبات الکلی ترکیه) خواست
افزایش دستمزد تا ۱۰۰۰۰۰۰۰ لیرا ز سوی کارگران
 مطرح شد. اما نکته قابل توجه در حرکات اخیر کارگران
ترکیه این است که آنان علیرغم فشاری برای افزایش
دستمزدها، در حد آن محدودند و مانند شعرا و
خواستهای که در اجتماعات، راهپیمایی ها و
تظاهرات کارگران ترکیه طرح میشود، گویای آن
است که کارگران به کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی
جامعه نیز توجه لازم را دارند. در جریان بحران خلیج
فارس، کارگران جزو فعالین تظاهرات ضد جنگ و ضد
شرکت دولت ترکیه در جنگ بودند. شعراهای
کارگران در دفاع از دمکراسی، شعرا علیه دستگیری و
ترومخالفین و شعراهایی که مستقیما علیه طبقه
سرمایه داران و دولت سرمایه داران داده می شوند،
حاکمیت رژیم و طبقه کارگر و فعالین چشمگیر
آن در همه عرصه ها است.

کارگران دست در دستند بسوی اعصاب
عمومی - کارگریم، برحقیم، پیروزیم - نه به قانون
آنتی ترور - برده نیستیم، کارگریم، از حکومت
قویتریم - اعصاب عمومی برپا میکنیم، خاندان
حاکم را واژگون میکنیم - کارگر زنگولداک نگاهبان
دمکراسی - عفو عمومی باید اعلام شود، زندانها باید
خالی شود - مرگ هست، بازگشت نیست، اینها از
جمله شعراهایی است که در مراسم مختلف کارگری و
اعتراضات و تظاهرات سرداده می شود. نکته دیگر
در رابطه با موج اخیر اعتراضات کارگری، تنوع اشکال
مبارزاتی کارگران است. علیرغم حاکمیت سندیکا -
های زرد در واحدهای تولیدی ترکیه، کارگران در

از سرگیری مذاکرات دولت های ایران و عراق

سه سال بعد از قتل عام زندانیان سیاسی

سوسیالیسم مبارزه میکردند، جبران نماید. رژیم همچنین میخواهد با فضا را بعبود و وحشتی که از هگژر این جنا یا تا اینجا دمیکند، جلوه گر و حرکت اعتراضی توده ها را که مکرر به بهانه جنگ و شرایط جنگی سرکوب نموده بود، مسدود نماید و خلاصه خود را یک رژیم مقتدر و با ثبات جلوه دهد. از همین رو آنچنان کشتاری از زندانیان سیاسی برآه انداخت که در تاریخ جنایات ضد بشری سابقه نداشت. جلا دادن رژیم هر روز تعداد دکتیری از زندانیان را سر به نیست کردند، دسته ای را تیرباران، دسته دیگری را حلق آویز نمودند، گروهی را به رگبار بستند و انبوهی از آنها را در یکجا منفجر ساختند. مزدوران رژیم فقط ظرف چند روز هزاران نفر از زندانیان سیاسی را به شهادت رساندند و یزیدی گورها را جمعاً از گذشته انباشته شد. راستی که جنایتکاران حکومت اسلامی، روی همه جنایت پیشگان تاریخ را سفید کردند. فاجعه آنقدر هولناک و با بعدا جنایت آنقدر گسترده بود که خبر آن - علی رغم تلاشهای رژیم در مخفی نگه داشتن آن - به بیرون از زندانها و کشورهای دیگر نیز در زخمی زدی افکار عمومی جهان را علیه این ددمنشی برانگیخت. جمهوری اسلامی که از زمان بقدرت رسیدنش جز کشتار و سرکوب و خفان، جز فقر و نکبت را بر ما ندیدند - شت، با قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ یکبار دیگر ما هیتا رتجای و سرکوب خود را بیش از پیش بر همگان آشکارا ساخت. تجربه چندین ساله حکومت اسلامی و از جمله تجارب سال ۶۷ بعد نیز تماما موبد بین مساله است که جمهوری اسلامی تنها با قهر و سرکوب و محروم ساختن آحاد مردم از حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی است که قادر است به حکومت سیاه و جبارانه خود ادامه دهد. جنایات رژیم پس از فاجعه دهشتناک تابستان ۶۷ نیز نه فقط متوقف نشد، بلکه در اشکال و ابعاد دیگری ادامه یافته است. توده های مردم در معرض شدیدترین سرکوبها و حاکمیتی ها قرار گرفته اند. استثمات و ستم تشدید شده است و دامنه مصائب بیشمار اجتماعی با زهم گسترده ثروبا زهم افزونتر شده است. با این وجود تمام می شود حدی که از آن است که جمهوری اسلامی نتوانسته است به اهداف و مقاصد خود پیش برسد. تا مین یک ثبات حکومتی که یکی از معضلات همیشگی رژیم بوده است، همچنان در دستور کار رژیم است چرا که این معضل که مانع از به قوت خود باقیست، از سوی دیگر علی رغم همه ددمنشیهای رژیم، اعتراضات توده های مردم متوقف نشده است و نخواهد شد. تجارب مبارزاتی توده ها، مکرر بین حقیقت را به اثبات رسانده است که حتی فجع ترین جنایات ضد بشری مرتجعین، قادر نیست جلومبارزات آنها را سد کند. جنایات رژیم جمهوری اسلامی نیز از بین قاعده مستثنی نیست. گرچه طی سالهای اخیر جمهوری اسلامی با نیرنگ و فریبکاری تلاش کرده است تا چهره با مصلاحت متعادل تری از خود در نظر جهانیان عرضه

سطحی را تر هموار می کند.

بهر رو وضعیت جمهوری اسلامی و رژیم عراق هر دو، در لحظه کنونی ایجاب می کند که مذاکرات و تبادلات میان آنها را در همان سطح پیشین از سر بگیرند. اما آیا میتوان انتظار داشت که مسائل ریشه دار و دیرینه ای که یک جنگ هشت ساله را در پی داشته است با سانی میان این دو دولت حل گردند و مردم ایران و عراق قدر آینده آسوده زندگی کنند؟ در اینک حدیقل، در واقع کنونی جهان و در شرایطی که رژیم های ایران و عراق خود با مشکلات اقتصادی وسیعی و برون روهستند، احتمال درگیری های نظامی آنها بسیار ضعیف شده است. تردیدی نیست و برای مدتی طولانی، دیگر این دور رژیم نمی توانند جنگ علیه یکدیگر بر خیزند. بدیهی است که در چنین وضعیتی آنها تلاش خواهند کرد که اختلافات خود را تا آنجائی که مقدور است، به شیوه ای سیاسی حل کنند و قطعاً به پاره ای از توافقها بر سر مسائل مورد اختلاف دست خواهند یافت.

اما مسائلی اساسیتری میان این دو رژیم وجود دارد که بصورت مسائل لاینحل، همچنان باقی خواهند ماند. رژیم عراق با توجه به مقاصد سیاسی و سلامتی رژیم جمهوری اسلامی، بویژه تجربه حمایت از رژیم حزب الله طی چند ماه گذشته برای بدست گرفتن قدرت در عراق و خوبی واقف است که جمهوری اسلامی از هر شرایطی مناسبی برای سرنگونی رژیم عراق و بقدرت رساندن حزب الله استفاده خواهد کرد و از این سیاست خود دست نخواهد کشید. جمهوری اسلامی نیز میداند که رژیم عراق دست از دعاها و ارضی خود بر نداشت و مترصد فرصتها مناسبی است که در گذشته از این دیدگاه می که این دور رژیم نسبت به یکدیگر دارند، در لحظه کنونی نیز اختلاف بر سر مناطق مرزی بویژه اختلاف بر سر شط العرب یک مسئله جدی است. مشکل بتوان تصور کرد که طرفین بسادگی بر سر تعیین خطوط مرزی در شط العرب بتوافق برسند. بعلاوه جمهوری اسلامی طوما بر بلند بالائی از خسارات جنگی تهیه کرده و درخواست خذ غرامت از عراق را دارد. روشن است که عراق نه میخواهد هودنه میتواند چنین غرامتی را بپردازد. از این رو خود این اختلافات نطفه اختلافات بزرگتری است که بفرض توافقهای کوتاه مدت، نقض این توافقها را در آینده در پی خواهد داشت. تا زمانی که رژیم های کنونی بر ایران و عراق حاکم باشند، تا زمانی که توده های مردم این دو کشور سرنوشته و مقدرات خود را در دست نگینند، نمیتوان بیک صلح پایدار و دمکراتیک، صلحی که متضمن منافع کارگران و زحمتکشان این دو کشور باشد امید بست. تجربه مردم ایران و عراق در گذشته و در همین مدت کوتاه پس از آتش بس این حقیقت را با وضوح هر چه تمامتر نشان داده است.

یکبار دیگر تحکات دیپلماتیک و سیاسی برآی فیصله دادن به مسائلا اختلافات رژیم های ایران و عراق آغاز شده است. دبیر کل سازمان ملل در مذاکرات خود با سران رژیم، گذشته از مسائل مربوط به طرحهای امنیتی منطقه و نیز مسئله افغانستان و گروگانهای غربی، مسئله اجرای قطعنامه آتش بس سازمان ملل و مسائل مورد اختلاف دولتهای ایران و عراق را مورد بحث قرار داد.

پیش از این در اوایل شهریور ماه قانم مقام وزارت خارجه عراق نیز در رایس یک هیئت عراقی وارد تهران شد و با معاون وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی به گفتگو پرداخت. معاون وزارت امور خارجه عراق هدف از این مذاکرات را بررسی مسائل گوناگونی اعلام کرد که میان دو کشور وجود دارد. حبیبی سخنگوی دولت بدون اینکه نتیجه این مذاکرات را برملا سازد، آنها را دنباله مذاکرات و رفت و آمدهای قبلی اعلام نمود و تصریح کرد که اگر این گفتگوها به نتایج مطلوب برسد در آینده تبادلهای آنها ادامه خواهد یافت. از سر گرفته شدن مذاکرات رژیم های ایران و عراق و تحریک بخشیدن به این مذاکرات از طریق فعالیت های دیپلماتیک و تبادلهای آنها، که در پی سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در قبال جنگ خلیج و تلاش آن برای بقدرت رساندن حزب الله در عراق قطع شده بود، حاکی از دور جدیدی از فعالیتها و طرفین برای حل و فصل مسائلی ما بین است.

حضور مجدد یک هیئت دیپلماتیک عراقی در ایران، نشان می دهد که جمهوری اسلامی پس از تلاشهای ناموفق خود برای بقدرت رساندن حزب الله در عراق، با دیدگاه دیگری است توسعه طلبانه خود را لااقل در اوضاع کنونی شکست خورده می بیند و از این رو در پی راه حل های سیاسی و توافق با رژیم عراق بر سر مسائل مورد اختلاف و تداوم آتش بس است. جمهوری اسلامی پی برده است که رژیم عراق برغم بحرانهایی که با آن روبروست نیروهای نظامی و سرکوب خود را تجدید سازمان ندهی کرده و تا آن حد بر اوضاع داخلی مسلط شده است که حزب الله طرفدار جمهوری اسلامی را سرکوب و متواری سازد و در عین حال واقف است که سیاستهای منطقه ای و بین المللی برای بقدرت رساندن حزب الله عراق مسا عدنیست. از این رو به از سرگیری و ادامه مذاکرات تا مایل نشان میدهد. رژیم عراق نیز که هنوز با وضعیت داخلی و بین المللی و خیمی روبروست، برای نجات خود از زخمه موجود تلاش می کند تا لااقل قلمنا سیاست خود را با رژیم جمهوری اسلامی بهبود بخشد و به مذاکرات تبادلهای حل و فصل مسائلی ما بین ادامه دهد.

هر چند که نخستین هیئتی که از عراق پس از قطع مذاکرات به ایران آمد، در سطحی عینی قرار دارد و نمیتوان نتایج قابل ملاحظه ای از این گفتگوها انتظار داشت، اما با بنظر میرسد که این مذاکرات، قبلاً زهر چیز زمینه را برای تبادلهای دیپلماتیک در

از میمان
نشریات

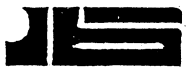
مبانی وحدت حزبی کدامند؟

بیش از یک سال است که پلمیک‌های رفیقا نه‌ای میان اتحاد دکانگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان صورت میگیرد. هدف از این مباحثات روشن‌تر شدن دیدگاه‌ها و در نتیجه شناخت دقیق‌تر نظرگاه‌های طرفین، بمنظور همگرا نییهای هر چه بیشتر و در نهایت برداشتن گام‌های اصولی در راستای کاهش دامنه پراکندگی صفوف کمونیست‌ها بوده است. امر بسیار مهمی که مدت‌هاست به یک ضرورت مبرم و غیر قابل‌انکار تبدیل شده است و بدون تأمین آن، در تحولات جاری و آتی جامعه، با زهم افشاگر و غیر پرترو با زهم بورژوازی دست‌بالا را خواهد داد. اشت و تقویت موضع طبقه کارگر خصوصاً سازماندهی و ارتقاء نقشش بالفعل این طبقه در مبارزه طبقاتی و انقلاب ایران، با زهم با تعویق‌ها و تاخیرهای بیشتری روبرو خواهد بود. برپایه این ضرورت و برای دستیابی به همان هدف انقلابی است که این بحث‌ها از دوجانبی گرفته شده است و با مال شناخت از دیدگاه‌های طرفین نیز در جاتی از دقت و شفافیت را پشت‌سر نهاده و به همان نسبت همگرا نییهای بیشتری هم میان ما و رفقای اتحاد دکانگران انقلابی ایران (راه کارگر) حاصل شده است. ناگفته روشن است که اتحاد کمونیست‌ها امری حیاتی در جنبش طبقاتی ایران است و کوشش در راه رفع موانع نظری و عملی این اتحاد، وظیفه مبرم همه کمونیست‌هاست. ما در راه انجام این وظیفه انقلابی به سهم خود تلاش کرده و میکنیم. رفقای اتحاد دکانگران انقلابی ایران (راه کارگر) نیز در همین راستا تلاش نموده اند و از جمله در نشریات خود نیز با ما به مباحثه پرداخته اند. در نشریه شماره ۶ رفقا مورخ خرداد ماه ۷۰ نیز مقاله‌ای با عنوان "نقاط اتفاق و افتراق بهتر بشناسیم" بچاپ رسیده است. در این مقاله هم رفقا با ما به پلمیک پرداخته و نکاتی را مطرح ساخته اند که بدان خواهیم پرداخت. البته رفقا در نشریه خود بحث‌ها و موضوعات متعددی را مطرح ساخته اند که بخش تکراری و پاره‌ای از آنها مسائلی بالنسبه جزئی است که پرداختن به یکایک آنها ما را از تمرکز بحث روی نکات اصلی دور و منحرف میسازد. ما ضمن استقبال از مباحثات هدفمند رفقا، در اینجا کوشش میکنیم حتی المقدور محورهای اساسی بحث رفقا را گرفته و با آن برخورد کنیم و با بیان پاسخ دهیم. این شیوه، ما را به اهدافمان نزدیک‌تر میکند.

نخستین بحث محوری رفقا حول معیارهای وحدت اصولی کمونیست‌ها دور میزند که رفقا در این رابطه نقطه نظرات خویش را مطرح ساخته و در همان حال با دیدگاه ما نیز برخورد کرده اند و بالاخره در همین چارچوب مساوات و نکاتی را نیز مطرح ساخته اند. از جمله اینکه آیا صرف داشتن برنامه و تاکتیک‌های اساسی مشترک برای وحدت کمونیست‌ها کافیست؟ و یا بعبارتی وجود دیدگاه‌های مشترک حول اساسی‌ترین مفاهیم برنامه و اساسی‌ترین تاکتیک‌ها، برای وحدت کفایت میکند؟ یا اینکه شرط دیگری که عبارت باشد از اشتراک نظر روی اساسی‌ترین موضوعات اساسی است یا هم بایستی وجود داشته باشد؟ و در همین رابطه است که بخش زیادی از بحث رفقا صرفاً بین مسئله می‌شود که اثبات کند معیارهای اساسی نیز برای وحدت کمونیستی یکی از شروط وحدت است. همسنگ برنامه و تاکتیک است و هیچکدام بر دیگری تقدم و یا تاخیری ندارند و الخ.

تصور ما بر آنست که بحث‌ها میان در این رابطه که در کار شماره ۲۴۹ آمده است بقدر لازم روشن باشد. اگر مباحثات ما نخواهد حالتی بخود بگیرد که از آن بحث‌ها طر بحث مستفا شود و اگر این بحث‌ها بخواد دیدگاه‌های ما را در قبایل مثل لگرنی و اصلی صریح‌تر و روشن‌تر با زگو نماید، در آسورت پاسخ این پرسش‌ها بوضوح در همان شماره نشریه آمده است و موضع ما در قبایل آن نیز کاملاً

روشن است. با اینهمه از آنجا که رفقای اتحاد دکانگران انقلابی ایران (راه کارگر) مکرراً آنرا مطرح ساخته اند و این میتواند معنی آن باشد که هنوز ابهاماتی برای رفقا وجود دارد، لزوماً در اینجا به با زهم توضیح میدهم و گرچه ناگزیر از تکرار یک سری مطالب هستیم، با این وجود سعی میکنیم با ختصاصاً بدان اشاره کنیم. ما گفته ایم و با زهم میگوئیم که بدون یک شا لوده ایدئولوژیک مشترک یعنی بدون وحدت ایدئولوژیک، هیچ بحث و صحبتی از وحدت تشکیلاتی نمی‌تواند در میان باشد. دوجریان زمانی میتوانند حول مسئله وحدت تشکیلاتی به بحث و تبادل نظر بپردازند که یک وحدت کافی بر سر مسائل ایدئولوژیک - سیاسی میان آنها وجود داشته باشد. برای امر وحدت، این یک شرط ضرورست. هیچ جریانی کمونیستی بمنظور وحدت تشکیلاتی با یک جریانی که هنوز بر سر مسائل ایدئولوژیک با آن وحدت نظر ندارد وقت خود را تلف نمیکند و فی‌المثل پیرامون مسائل زمانی و اصول تشکیلاتی با وی به بحث و مباحثه نمی‌پردازند. بحث و تبادل نظر حول اصول تشکیلاتی، حول اصول حاکم بر یک تشکیلات زمانی - مطرح است که موانع ایدئولوژیک سیاسی برای ایجاد این تشکیلات واحد در میان نباشد و یا از میان برداشته شده باشد. یعنی مقدم بر هر چیز یک شا لوده ایدئولوژیک - سیاسی مشترک که خود را در خطوط اساسی برنامه و تاکتیک‌های اساسی متبلور میسازد میان آنها وجود داشته باشد. وحدت ایدئولوژیک - سیاسی یا وحدت نظر حول خطوط اساسی برنامه و تاکتیک‌های اساسی اگر چه یک شرط ضروری برای وحدت به شمار می‌رود ولی هنوز برای وحدت حزبی و تمرکز کار حزبی کافی نیست. برای تمرکز کار حزبی وحدت سازمانی (تشکیلاتی) هم لازم است. اما وحدت سازمانی بدون وجود آئین نامه و اساسنامه و بدون اشتراک نظر حول اساسی‌ترین مفاد آن امکان پذیر نیست. این فشرده و جوهر نظر ما است که در کار شماره ۲۴۹ نیز آمده است و هیچ نقطه ابهامی هم در آن دیده نمی‌شود. همانطور که ملاحظه می‌کنید، هم اشتراک نظر حول اساسی - ترین خطوط برنامه‌ای هم اشتراک نظر حول تاکتیک‌های اساسی هم اشتراک نظر حول خطوط اساسی اساسی را بعنوان شروط و ملزومات وحدت نام برده ایم. این به چه معناست؟ این بمعنای آن است که چنانچه اشتراک نظر حتی بر سربسی از موارد فوق هم وجود نداشته باشد وحدتی صورت نمی‌گیرد و نیایستی بگیرد. رفقا ظاهراً روی تاکتیک‌ها نسبت به مسائل برنامه‌ای و تاکتیک‌های اساسی مسائلی ندارند، اما اینطور وانمود کرده اند که ما به شرط آخری یعنی توافقی خطوط اساسی اساسی اساسی اهمیت نمی‌دهیم و یا کم اهمیت میدهم و آنرا یک مساله ثانویه تلقی می‌کنیم و الی آخر. در مورد اینکه به مسائل اساسی اساسی اساسی اهمیت دارد، در این هیچ تردیدی نیست و اینکه به چه میزان بایستی بدان اهمیت داد، این نیز از بحث‌ها ما کلاً روشن است. وقتی که گفته میشود بدون وحدت نظر حول اساسی‌ترین مفاد اساسی اساسی وحدت تشکیلاتی امکان پذیر نیست، این به چه معناست؟ این دقیقاً بمعنای آن است که وحدت بر سر اصول اساسی اساسی اساسی نیز یکی از شروط وحدت است هر چند که این شرط، بدنیا ل شرط ضروری دیگری که وحدت ایدئولوژیک باشد مطرح شده باشد. این بمعنای آن است که ما دامه درک مشترکی از اصول محوری تشکیلاتی وجود نداشته باشد نمی‌تواند وحدتی پایگیر دونهایی بگیرد و اگر بدون تأمین این شرط وحدت شود، چنین وحدتی، غیراً اصولی و بسیار شکننده است و در نخستین گام‌های عملی و فعلی میتواند از اشتراک شکار فبر خواهد داشت. همانطور که فقدان درک واحدی محوری نیز بر اصول اساسی اساسی وحدت و تشکیلات مجزا از زهم است، خیلی روشن است که وجود درک اساسی متفا وتا از این اصول در یک تشکیلات واحدی جزا ک را به تجزیه و تشعب میسازد. بنا بر این روشن است که چنانچه درک‌های متفا وتی از اصول بنیادین تشکیلاتی میان دوجریان وجود داشته باشد آن دوجریان را به ضرب نخ و سوزن نمی‌توان بهم "دوخت"!



تا اینجا می‌سازد. اما اینکه کدام یک از این معیارها مقدم است، کدام یک اهمیت بیشتری و کدام یک اهمیت ساسی کمتری دارد؟ در این مورد است که تفاوتها می‌آید. ما در فقه جعفری خود هر چند که تفاوتها در این حدودی نیست، اما در مسأله خدشه‌آلودی که در دیدگاه ما نسبت به مسأله وحدت موضوعات ایدئولوژیک - سیاسی از درجه اهمیت بیشتری برخوردار است. این طرز تلقی از مسأله وحدت را البته ما از خودمان جدا کرده‌ایم. این شیوه منطبق بر متد علمی است که بر مضمون فعالیت‌های کید بیشتری دارد. هر چند که اهمیت شکل را نیز از نظر دور نمی‌دارد. در این مورد ما چاره توضیح بیشتری بدهیم.

گوییست‌ها اهداف و آرمانهای مشترکی دارند و آنرا در برنا مسه خویش اعلام میدارند. برنا ما، فشرده مضمون فعالیت و اهداف کمونیست‌ها را منعکس می‌سازد. بر پایه همین مضمون فعالیت و اهداف مشترک است که کمونیست‌ها گرد هم جمع میشوند. آنها برای دستیابی به اهداف و آرمانهای انقلابی خویش دست به مبارزه می‌زنند، تشکیلات معینی برپا داشته و مناسبات ویژه‌ای هم میان خویش برقرار می‌سازند. نخست مضمون هست که کمونیست‌ها را بهم نزدیک میکند و همین مضمون هست که توسط شکل مشخص سازمانی با یستی پیش برده شود. سازمان حزبی در واقع طرفی است بر آنکه مضمون را متحقق سازد. هر چند که مضمون و شکل بر روی هم تاثیر متقابل دارند و هر چند که شکل در جایگاه خود مهم‌تر است، اما مگر واضح نیست آنچه که اهمیت بیشتری دارد آنها را تعیین کننده است مضمون است؟ مگر واضح نیست مادام که بر سر مضمون درک واحدی وجود نداشته باشد شکل هنوز جایگاه خود را نیافتاده است؟ مگر واضح نیست که شکله تبع مضمون است که اهمیت خود را آشکار می‌سازد؟ روشن است که شکل و مضمون بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند. درک ما رکیستی - لنینیستی از حزب پرولتاریائی و مناسبات مربوطه، بسودن ما رکیسیم - لنینیسم قابل تصور نیست. مثلا جریانی که برنا ما را نشان انقلاب اجتماعی نیا شد، هدفش سازماندهی پرولتاریائی برای کسب قدرت سیاسی نیا شد و مناسبات میان کمونیست‌ها بر مبنای یکدیگر گشته مطالبات مشخص و وعده نیا شد. مضمون آن صرفا در چارچوب مبارزه اقتصادی فعالیت نیا بود و مضمون فعالیت‌ها را محدود می‌سازد. هر چند که مضمون و شکل در جایگاه خود اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند، اما در مسأله سازماندهی هم نمی‌بیند که برای ایجاد یک سازمان مستحکم و متمرکز و پویا را جز از انقلابیون تلاش و زورده. هر جریانی که از یک خط مشی پرولتونیستی پیروی میکند، بلاشک! پورتونیسیم خویش را به مسأله سازماندهی هم تسری میدهد. مضمون فعالیت شکل مناسبات خویش را هم مجبوری آن جفت و جور میشود. کسیکه حامل یک دیدگاه لیبرالیستی در زمینه برنا ما و تاکتیک است، در زمینه مسأله سازماندهی نیز طرفدار لیبرالیسم، مختاریت و مثال آن از کار در می‌آید و نمی‌تواند پایدار یک تشکیلات متمرکز و منضبط باشد. عکس این مسأله نیز صادق است. بدین معنی که جریانی که حامل یک دیدگاه لیبرالی (ویسایدیدگاه بوروکراتیک) در زمینه مسأله تشکیلاتیست، در زمینه مسأله برنا ما ای نیز از آن میرا نیست. این یک ارتباط دوجانبه است هر چند که در ظاهر امر و یا تحت شرایطی چنین ارتباطی روشن نیا شد و یا بقدر کافی روشن نیا شد. این مسأله نه فقط در مورد احزاب و سازمانها، جزا از هم صدق میکند، بلکه همچنین در مورد گرایش‌های موجود در درون یک حزب نیز مصداق دارد. اما در هر حال نکته‌ای را که نیا بدید از نظر دوردا شت اینست که مضمون شکل را تعیین میکند و از همین جا است که موضوعات مهم برنا ما ای و تاکتیک‌های سیاسی اهمیت بیشتری پیدا میکنند. بی‌سبب نیست که لنین در رابطه با درجه اهمیت این موضوعات در بحبوحه مبارزات درون حزبی چنین مینویسد: "ما در مسأله ساسی جهان بینی خود یعنی در مسأله برنا ما با پورتونیسیم مبارزه کرده‌ایم و اختلاف نظر کامل در هدفهای ناگزیر منجر به جدائی قطعی بین لیبرال‌ها می‌سازد"

ما رکیسیم علنی ما و سوسیالدمکرات‌ها گردیدیم. ما در مسأله تاکتیک با پورتونیسیم مبارزه می‌کردیم و اختلاف نظر با رفیق کریچفسکی و آکیمف در این مسأله عینیکه در این اهمیت کمتری بودند طبیعتا فقط جنبه موقتی داشت و با هیچگونه تشکیلات احزاب جداگانه همراه نبود. اکنون ما با پورتونیسیم ما رتف آکسلرود در مسأله سازماندهی، که البته از مسأله برنا ما و تاکتیک اهمیت ساسی کمتری دارد، دولی در حال حاضر در پیش صحنه حیات حزبی ما خودمان می‌کنند تا "آئیم". [یک گام به پیش دوگام به پس] از این بین جملات بخوبی روشن میشود که برای فعالیت و مبارزه مشترک حزبی کدام معیارها مقدم و دارای اهمیت ساسی بیشتری و کدام یک دارای اهمیت ساسی کمتری است. اما بنظر میرسد که رفتارها در بحث‌های خود این موضوع را نایدیده گرفته اند و به عبارتی شکل و مضمون را در ردیف هم قرار داده‌اند. در همین رابطه است که از ما هم سوال میکنند که چرا "علی رغم بندگی عقایدی خود عکس آن عمل کرده‌ایم و بحث‌های وحدت را هم در رابطه با شورای عالی و هم در رابطه با رفقای اتحاد دکارگزاران همزمان پیش برده‌ایم و الی آخر و ظاهرا خواسته‌اند از اینجا تناقضی را هم آشکار کنند. حال آنکه چنین نیست. در رابطه با شورای عالی یا ییدگوتیم که این رفتارها از اواخر سال ۶۶ به بعد برنا ما رسمی و مصوب عالی ترین ارگان تشکیلاتی خود را منتشر ساخته‌اند. از مقایسه این برنا ما و برنا ما ما بخوبی معلوم میشود که روی ساسی ترین نکات برنا ما ای و تاکتیک اشتراکات و تفاوتها و مناسبات مربوطه، تفاوتها قابل تحمل در درون یک حزب است. بنا بر این هر آینه ما بحث‌های وحدت را همزمان حول برنا ما و ساسنا ما هم پیش می‌بریم مرتب هیچ خلاقی نشده بودیم این اولاد. دوم اینکه با وجود طرفین توافق داشتیم که نخست روی تدقیق برنا ما و بعد روی ساسنا ما به بحث و تبادل نظر بپردازیم و همین شیوه را هم بکار بستیم و سوم آنکه هر کس میتوانست هر لحظه در بولتن‌ها حثات "به پیش" پیرامون محورهای تعیین شده مورد توافق بحث بپردازد. در رابطه با رفقای اتحاد دکارگزاران انقلابی ایران (راه کارگر) نیز همانطور که قبلا هم گفته‌ایم، زمانی که دیدیم رفتار در عرصه برنا ما و تاکتیک جناح دفتر سیاسی مرتزبندی کرده و از آنها فاصله گرفته‌اند، زمانی که رفقا چارچوبهای فکری خویش را بخشا عنوان نموده و یک خط مشی ما رکیستی پیشه کردند، رفتار ما متحد حزبی خویش شمرده و گفتیم که "علی رغم پاره‌ای‌ها ما موجود در برخی از مواضع" رفتارها، در خطوط ساسی و کلی برنا ما ای و مشی تاکتیک و جوه اشتراکی با ما دارند". بنا بر این نظر ما، هم جوه اشتراکی در خطوط ساسی برنامه و تاکتیک وجود داشت و هم مواضع رفقا حالمبارا، ای با ما تفاوت بود که می‌بایستی برای روشن شدن آن به بحث و تبادل نظر پرداخت خصوصاً آنکه رفتارها ما ای هم که مصوب عالی ترین ارگان تشکیلاتی ما نیا شدند شتند. پیشنها ما این بود که نخست روی مسأله برنا ما و تاکتیک بحث کنیم، اما در عین حال مسأله و مشکلات تشکیلاتی که رفقا بخصوص در رابطه با جناح دفتر سیاسی راه کارگر داشتند، برای ما نیز قابل درک بود. رفقا بخصوص از این زاویه برای ما مهم بود و ما را داشتند که نخست روی ما حثا ساسنا ما ای بحث شود تا بقول خودشان "چرا غسبزا ولیه" را در این زمینه مشا هده کنند. از اینرو ما نیز صراحتاً نکریم که ابتدا روی کدام مقوله بحث شود و بحث‌های خود را همزمان در زمینه برنا ما و ساسنا ما پیش می‌بریم. اما یک نکته‌ای را که رفقا می‌بایستی در نظر بگیرند اینست که بحث در روی مسأله برنا ما و تاکتیک و ساسنا ما یک چیز است و مسأله عملی شدن وحدت تشکیلاتی یک چیز دیگر. بحث پیرامون مسأله ساسنا ما و لو بحث نخست فیما بین ما هم بوده باشد روی آن اشتراک نظر کاملی هم وجود داشته باشد معنی اتحاد ما نیست. وحدت حزبی ما زمانی میسر است که همه ملزومات آن فراهم باشد و قبیل زهر چیز یک وحدت کافی بر سر ساسی ترین مسأله برنا ما و تاکتیک ما نیا مینشده باشد. گیریم که بحث حول آن حتی بحث دوم باشد. بدیهی است که هر قدر تفاوتها و اشتراکات نظرهای بیشتری حول مقولات ایدئولوژیک - سیاسی وجود داشته باشد، پیروان دست‌هایی به شرط ضروری

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

با شد و لو آنکه بر سر مسائلی که با هم با آن توافق نظر داشته باشد، هر گونه تلاش در راستای وحدت از "بیهوده" هم بیهوده تر است؟ بنا بر این تکرار می‌کنیم که بحث ما این نیست که مسائلی که با هم با هم مهم است، برای وحدت حزبی اشتراک نظر حول مسائلی که با هم با هم مهم است، برای وحدت ضروری است، ما از آنهم ضرور بتر و از آنهم مهمتر اشتراک نظر حول مباحث سیاسی است.

موضوع دیگری که رفقا در ادامه مقاله خود مطرح کرده اند بر میگردیم مگر در مکانیزم‌های ضروری مبارزه ایدئولوژیک علنی. رفقا چنین ظاهراً کرده اند که نظر رسمی ما در این مورد روشن است. در این مورد نیز باید بگوئیم که ما در پلمیک‌های خود با رفقا موضع خویش را به روشنی بیان کرده ایم و در کار شماره ۲۴۹ نیز تقریباً به تفصیل پیرامون آن توضیح داده ایم. عصاره نظر ما همان چیزی است که در سال‌های گذشته ما را آورده است. در سال‌های گذشته ما را ایدئولوژیک علنی و درونی بحث‌ها یکی از ابزارهای تحقق دمکراسی درون تشکیلاتی اعلام شده و بولتن‌های بحث‌های درونی و بیرونی برای انعکاس نظرات اعضا در نظر گرفته شده است. نه برنامها و نه اساسنامه‌های تفصیلی و توضیح نیست. بندهای برنامه و اساسنامه را البته میتوان با ذکر دو پیرامون آن توضیح داد. کاری که ما هم در مورد برنامه و هم در مورد اساسنامه انجام داده ایم و همان مضامین مندرج در برنامه و اساسنامه را از طریق ارگان رسمی ما زمان باز کرده و پیرامون آن به تفصیل سخن گفته ایم. این اساسنامه قاعدتاً مبنای یستی بقدر کافی روشن می‌بود و رفقا را از توضیحات اضافی پیرامون اختیارات رهبری و رابطه آن با مصوبات عالی‌ترین نشست سازمان بی‌نیازی ساخت. حال پس از این توضیحات باید دید که محوری‌ترین اصولی که کمونیست‌های ایران میتوانند در آن پایه به فعالیت مبارزاتی مشترکی پیدا کنند کدامند؟ عبارت دیگر اساسی‌ترین خطوط برنامه و تاکتیک و بنیادین‌ترین اصول اساسنامه‌های بطور مشخص شامل چه بندهایی میشوند. اساسی‌ترین مسائل اعتقادی کمونیست‌ها چیزی جز جوهر مارکسیسم - لنینیسم نیست. این اصول جدا از جوهر برنامه کمونیست‌ها از زمانی که مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست را تدوین نمودند تا بعدها که لنین در اساس حزب بلشویک برنامه و اساسنامه حزب بلشویک را فرموله کردند می‌باشد. از نظر تشکیلاتی ما این مباحثی که اصلی‌ترین اصول اعتقادی ما را در زمینه ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی تشکیل میدهند و در عین حال لخط و مرزهای صریح و روشن میان مارکسیست - لنینیست‌ها و اپوزونیست‌های رنگارنگ ترسیم میکنند و با لآخره مباحث اساسی وحدت شمرده میشود بقرار زیرند:

۱- اعتقاد به ضرورت دیکتاتور پرولتاریا بعنوان یک اصل اساسی برنامه‌های.

۲- اعتقاد به الغاء مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت اجتماعی.

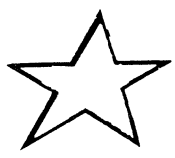
۳- اعتقاد به لنینیسم بمثابه مارکسیسم عصر حاضر و اینکه عصر کنونی عصر انقلابات پرولتاریا نیست.

۴- پذیرش این مساله که وظیفه سیاسی فوری پرولتاریای ایران سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک (جمهوری دمکراتیک خلق) است و این موضوع که برای پیروزی انقلاب همزمانی پرولتاریا امری ضروری است.

۵- اعتقاد به سازمان‌دهی دمکراتیک بعنوان اصل اساسی کار تشکیلات کمونیستی و پذیرش این اصل که پرولتاریا بدون یک تشکیلات کمونیستی، بدون یک حزب واحد نمیتواند مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را از مسائلی که با هم با هم مهم است، برای وحدت ضروری قطع می‌رسد.

اینها ست پرئسیپ‌های برنامه‌ای و اساسنامه‌ای ما، یعنی مباحث وحدت حزبی ما.

وحدت کوتاه تر و سهل‌تر است و برداشتن گام عملی جهت وحدت تشکیلاتی نزدیک تر. بنا بر این هیچکس از این مسائلی که از درجه اهمیت و ضرورت وجودشان لوده‌های مشترک ایدئولوژیک - سیاسی نمیکند و نگاه است و بحث ما در این زمینه نیز نه یک بحث بدون نگاه است و نه یک بحث قدیمی است که دیگر بدرشا بی‌طرف امروز نخورد. اگر کسی بخواهد فعلاً لیتا انقلابی مشترکی را با یک جریان دیگر آغاز کند و با آن متحد شود، برای آنکه دو جریان واقعاً متحد شوند و پیش از آنکه متحد شوند باید بینند چه اختلافاتی با هم دارند، باید بدانند با چه نیروهای سروکار دارند و طرفین چه برنامه‌ها، اهداف و روش‌های دارند و اولیخ. این متدا ز نظر ما هنوز بقوت خود باقیست. رفقا در نشریه خود مطرح نموده اند "همه گروهها و سازمانها هویت مشخص سیاسی، ایدئولوژیک و حتی اساسنامه‌ای دارند، هویت سیاسی ایدئولوژیک آنها سابقه گذشته‌ای دارد... و از اینجا تلویحاً خواسته اند چنین نتیجه بگیرند که دیگر نیازی به بحث حول این هویت سیاسی ایدئولوژیک نیست و می‌بایستی روی مسائلی که با هم با هم مهم است و تشکیلاتی بحث نمود، مساله‌ای که برخلاف مورد اول یعنی برنامه و تاکتیک، در سطح جنبش مورد کم توجهی بوده است. اینکه در جنبش چپ ایران حول مقوله برنامه و تاکتیک بحث‌ها و پلمیک‌های بیشتری نسبت به مسائلی که با هم با هم مهم است انجام شده است، این حقیقتی است، حقیقتی که در عین حال خود گویای اهمیت درجه اول این مقولات است. اینکه چرا به مسائلی که کمتر پرداخته شده است و امروز بیشتر بدان پرداخته میشود، این نیز بر میگردیم و در مجموعه شرایطی که جنبش چپ ایران از سر گذرانده است، بر میگردیم مسائلی که مشکلاتی که هر یک از سازمانها و گروههای سیاسی در زمینه مناسبات درونی داشته اند، برمیگردیم و تحولات هر یک نسبت به دریا فت‌های خود از این مقولات، بر میگردیم به تغییر و تحولات در عرصه بین‌المللی و غیره و غیره. اما اینها نیز نه تافی ضرورت وحدت نظر روی شالوده‌های ایدئولوژیک - سیاسی است و نه بویژه از درجه اهمیت آنها. اتفاقاً در جریان همین تغییر و تحولات است که ناظر بسیاری از چرخش‌ها هستیم و خواهیم بود. چه با افراد و چه با سازمانها که علی‌رغم "سابقه گذشته" خویش در بطن این تحولات دچار تزلزل و بویستی شده و گاه حتی یکمده و هشتاد درجه هم چرخیده اند. رفقا از همه گروههای سیاسی که هویت ایدئولوژیک - سیاسی و حتی اساسنامه‌ای دارند صحبت کرده اند. همه گروههای سیاسی فعلی که در این زمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) را در نظر بگیریم. آیا رفقا واقعاً معتقدند هم‌کنون این جریان هویت ایدئولوژیک - سیاسی معینی دارد؟ و اگر دارد این هویت چیست؟ رفقا مینویسند "گرایش‌ها همچون راه کارگر جناح دفتر سیاسی که بر درک سازمان‌دهی بوروکراتیک، صراحتی و وزند و آنرا جزواً اعتقاد خود می‌خواهند و برای اثبات درستی آن زهر و سیله‌های، زسکوب و آجواج و افترا و... استفا ده میکنند و حتی با آشکار شدن هر چه بیشتر مسائل حاضریه ذره‌ای انتقاد علنی بخود نیست، کاملاً مشخص است که بر سر درک خود از مسائلی که با هم با هم مهم است، ایومبا دی‌آنا بیست ده است. در چنان حالتی هر گونه تلاش در راستای وحدت نظر هر جریانی که با وی بر سر مسائل برنامه‌ای اتفاق نظر داشته باشد لیکن حال ملگرایش سازمان‌دهی دمکراتیک باشد از ابتدا بیهوده و غیر ضروری است" [اتحاد کارگران - شماره ۶] رفقا از این طریق می‌خواهند روی اهمیت مسائلی که با هم با هم مهم است، این انگشت بگذارند و این درست است. اما فرض کنیم (فرض محال که محال نیست) همین "گرایش" درک خود را از سازمان‌دهی دمکراتیک، اصلاح کند و آنطور که رفقا نوشته اند نسبت به اخراج‌ها و غیره از خود علناً انتقاد کند و خلاصه درک رفقا را از مسائلی که با هم با هم مهم است، برای بیداری دولتی در عرض دیکتاتور پرولتاریا را از برنامه حذف کند، بی‌اساس ما مارکسیسم - لنینیسم و داع کند، جمهوری دمکراتیک خلق را کناره دهد، در هم شکستن ماشین دولتی را فراموش سازد، حکومت شورائی را به طاق‌نسیان بسیار و خلاصه رسماً یک خط مشی تمام عیار لیبرالی پیشه کند، در آن صورت مسائلی که وحدت با این "گرایش" به چه صورت در می‌آید؟ مگر روشن نیست که در چنان حالتی "از سوی هر جریانی که در عرصه مسائلی فوق‌العاده موضوعات مهم برنامه‌ای و تاکتیک‌های اساسی با آن اختلاف داشته باشد و حاکم یک خط مشی انقلابی





سوسیالیست‌های دروغین ماهیت خود را برملا میکنند

سوسیالیست‌های بدلی رنگی پس از دیگری ماهیت واقعی خود را برملا می‌سازند. جریانات طیف توده‌ای - اکثریتی که سال‌ها به زیر پرچمی دروغین، وظیفه‌ای جز فریب طبقه کارگر و رسالتی جز منحرف‌ساختن جنبش پرولتاریائی از مسیر انقلابی نداشتند، اکنون دیگر مدتی است که حتی دست از ادعاهای ظاهری خود برداشته و آشکارا مارکسیسم - لنینیسم را تخطئه میکنند. پس از این جریانات، اکنون نوبت به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) رسیده است. سازمانی که طی تمام دوران حیاتش مظهر متناقض تصدیق لفظی مارکسیسم - لنینیسم و نفی آن در عمل بوده است، و واضعاً برای فائق آمدن بر این تناقض، با کنار گذاشتن مارکسیسم - لنینیسم و نفی آن، مساعدا یافته است.

بولتن مباحثات این سازمان در چندین شماره اخیر آن نشان می‌دهد که هم اکنون دوگرایش، یکی بشکل صریح و آشکار و دیگری پوشیده و فریبکارانه، تلاش خود را بر نفی مارکسیسم - لنینیسم و نفی ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی قرار داده‌اند. البته با این واقعیت نیز یاری داده که گرایش ضعیف دیگری هم در این مباحثات دیده می‌شود که در وجه عمده نظرات خود، به دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب اجتماعی برخاسته است، اما عجلتاً مسئله مورد بحث در این نوشته گرایش تسلط این سازمان نشان دادن این حقیقت است که چگونه دو گرایش اصلی، برغم عبارت پردازیهای شبه مارکسیستی گرایش سائتریست و تلاشی که این گرایش برای امتیاز نشان دادن خود از دیگری کرده است، در چارچوب یک خط مابین و احدی قرار دارند و چگونه هر دو بین گرایشات، انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را رد می‌کنند. مروری بر نوشته‌های نمایندگان اصلی این دو گرایش حقیقتاً مرا آشکار می‌سازد.

گرایشی که صریح و آشکار، ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را نفی می‌کند در مقاله‌ای تحت عنوان "کدام راه به سوسیالیسم می‌انجامد؟" با امضاء آلیاری مباحث خود را با این توجیه تراشی تصور یک آغاز می‌کنند که "مهمترین درسی که از روند فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم میتوان آموخت و راهنمای عمل قرار داد این است که تزامناً پذیر بردن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را مردود اعلام نکنیم". پس از آنکه "مکان پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور مردود اعلام" گردید، نویسنده می‌پرسد که حال با دیدید "آیا چشم‌اندازی برای انقلابات پی‌درپی در چندین کشور که بتواتر در حلقه محاصره سرمایه‌داری را درهم شکند" وجود دارد یا نه؟ و در پاسخ به این سؤال "چشم‌انداز" را نیز انکار می‌کند و می‌نویسد: "هم‌بدلیل عدم وقوع انقلابات پی‌درپی در چندین کشور پیشرفته سرمایه‌داری و هم بدلیل وقوع انقلابات در کشورهای که حتی به مفهوم مجرد نیز قادر به گردآوری تمام عناصر سوسیالیسم نیستند، چشم‌انداز نزدیک و محتتمل برای درگیری انقلاب جهانی سوسیالیستی وجود ندارد". علت این مسئله نیز از جانب نویسنده بصورت یک حکم، در یک جمله بیان می‌گردد. "احداً قتل پس از عبور سرمایه‌داری از بحران‌هایی که به دو جنگ جهانی منجر گردید، چنین امکانی از میان رفته است."

تا اینجا، نویسنده مقاله، برای رد انقلاب اجتماعی، و لا مسئله "امکان‌پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را مردود اعلام" می‌کند. ثانیا - امکان بروز انقلاب در چندین کشور را پیشرفته‌ترین کشورها انکار می‌کند. ثالثاً همه این نتیجه‌گیریها بر این فرض استوار می‌سازد که خود جامعه سرمایه‌داری تحولاتی را از سر گذرانده است. هر چند که توضیحی در مورد کم و کیف این تحولات نمی‌دهد.

تقریباً در همین محدوده افرا دیگری از این گرایش نظیر آهنگر و جلال و غیره به اظهار نظر پرداخته و مقالاتی در ضرورت انقلاب اجتماعی و نفی چشم‌انداز آن منتشر ساخته‌اند. اما چکیده نظرات آنها در اساس خود همان است که آلیاری به آنها اشاره می‌کند. لذا برای شناخت نظرات این جریان، دیگر ضرورتی به وارد شدن در مباحث دیگران نیست. آلیاری تمام اعتقادات نظری

این گرایش را با صراحت بیان کرده است. اکنون مسائلی را که وی مطرح می‌کند، دقیق‌تر مورد بررسی قرار می‌دهیم. برای وارد شدن در این بحث باید از نقطه - ای آغاز کنیم که نویسنده مقاله تمام مبنای نظری خود را بر آن قرار داده و احکام خود را از آن نتیجه‌گیری کرده است. ادعای نویسنده این است که "پس از عبور سرمایه‌داری از بحران‌هایی که به دو جنگ جهانی منجر گردید" مسئله انقلاب جهانی پرولتاریائی منتفی است. اینکه سرمایه‌داری چه تحولاتی را از سر گذرانده که مسئله انقلاب جهانی را منتفی ساخته، مسئله ایست که در نوشته‌های این گرایش مسکوت می‌ماند. نویسنده مقاله "کدام راه..." نه توضیحی در این مورد ارائه می‌دهد و نه اساساً وارد بحث آن میشود، بلکه صرفاً حکم فوق‌الذکر را در همان جمله کوتاه ارائه می‌دهد. اما هر انسان اندک‌آگاهی بغور میتواند درک کند که "تحولات" مورد نظر نویسنده یا یک نمونه تحولاتی باشد که در آنها تضادهای تخفیف یافته و امپریالیسم و تضادهای پیش از میان رفته‌اند.

براستی از آنجائی که نویسنده، تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد نظرش را توضیح نمی‌دهد، بدشواری میتوان دریافت که آیا این تحولات از نوع ادعای برنشتینی است، یا از نوع ولترامپریالیسم کائوتسکی و یا انواع دیگری از نوع تحولات ادعائی اوروکومونیسم و پیروان سوسیالیسم دمکراتیک. اما از آنجائی که نویسنده ما در می‌کند نمیتوان دریافت که وی این واقعیت را که نظام سرمایه‌داری در مرحله تکامل امپریالیستی خود قرار دارد و بعزت رشد و حدت بی‌سابقه تضادهای این مرحله، امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است، انکار می‌کند. چرا که بر پایه این انکار است که وی میتواند احکام خود را در مورد نفی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، و نفی ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی بعنوان امری مبرم در مقیاس جهانی صادر کند. اما با دید گفت که نویسنده احکام خود را بر فرضیاتی مبتنی ساخته که همانند بنائی پوشالی در برابر واقعیت موجود فرو می‌ریزد. چه کسی میتواند در برابر واقعیت‌های جهان معاصر، امپریالیسم و تضادهای پیش‌را انکار کند؟ چه کسی قادر است بر واقعیت سلطه انحصار تضادهای آن درجهائی که مادر آن زندگی می‌کنیم سرپوش بگذارد؟ البته مدافعیین و توجیه‌گران نظام سرمایه‌داری مجازند به ستایش از این نظام بپردازند، اما کسی نمیتواند نادیده واقعیت را انکار کند که امروزه در اواخر قرن بیستم، نظام سرمایه‌داری دارای همان اصلی‌ترین خصوصیات است که در آغاز قرن داشت. در یک کلام دارای همان خصوصیات و ویژگی‌های مرحله امپریالیسم در تکامل سرمایه‌داریست.

اپورتونیست‌ها از دگرگونی نظام سرمایه‌داری و تحولات آن سخن می‌گویند، اما با نظری مختصر به واقعیت موجود میتوان آشکارا خصوصیات همان مرحله - ای را دید که مدافعیین نظام سرمایه‌داری انکارش میکنند.

چه کسی میتواند این حقیقت را انکار کند که امروزه در اواخر قرن بیستم همچون اوائل این قرن انحصاراً تا امپریالیستی فرما نرویان واقعی جهانند؟ مگر جز این است که هم‌اکنون تمرکز سرمایه و تولید در هر کشور پیشرفته سرمایه‌داری در مقیاس جهانی بیچنان مرحله‌ای رسیده است که چندتائی انحصار فوق‌العاده بر قدرت تمامی اقوام در تحت کنترل خود گرفته و بر سر نوشت و مقدرات میلیون‌ها انسان حاکم‌اند؟ به هر کشور سرمایه‌داری پیشرفته که می‌خواهد نظراً فکند و ببینید که در هر رشته صنعتی، بانکی، تجاری و دیگر رشته‌های خدماتی چند انحصار حاکمیت مطلق دارند. به بازرجانی‌نگاه کنید و ببینید که در نهایت چند صد انحصار بین المللی قدرتمند صنعتی، بانکی و تجاری بنا موسسات فراملیتی تقریباً تمام اقوام دجانی را تحت کنترل خود گرفته‌اند. صاحبان این موسسات انحصاری چه کسانی هستند؟ تعداد قلیلی افراد که صاحبان سرمایه مالی‌اند، سال‌های مدیدی است که از تولید به طور کلی جدا شده و بعنوان یک قشر نزول‌خوار واقعی از قبل سرمایه‌مالی سود-

اکنون نیز مبارزه میان امپریالیسم آمریکا، ژاپن و بازاریا مشترک برای تجدید تقسیم بازاریا شدت میگیرد و تضادهای قطبهای امپریالیستی تشدید میشود. آیا دگرگونی و تحولات داعی اپورتونیستها همین است؟

واقعیت این است که تمام فاکتورهای موجودگواهی است بر این حقیقت که عصر انحصار و سرمایه ممالی نضج یافته ترین مرحله در تکامل سرمایه داری، گنبدگی و تضادهای آنست. این عصریست که سرمایه داری در آستانه سقوط قرار گرفته است و انحصار مرحله انتقال به سوسیالیسم است.

همه شواهد موجود بیا نگرایی و واقعیت اندک در این دوران، برخلاف ادعای اپورتونیستها، تضادهای نظام سرمایه داری بنهائیت خود رسیده، همه شرایط عینی لازم برای انقلاب اجتماعی در مقیاس جهانی فراهم گشته است و عصر انقلابات اجتماعی آغاز گشته است.

اما نویسنده مقاله "کدام راه...؟" صرفاً با این حکم که "پس از عبور سرمایه داری از بحرانهای که به دو جنگ جهانی منجر گردید" مکان و چشم انداز انقلاب جهانی از میان رفته است، همه واقعیتهای جهانی کنونی را نادیده میگیرد و حکم بر نفی انقلاب اجتماعی میدهد. البته واقعیت سرسخت تر از آن هستند که بسادگی بتوان آنها را انکار نمود. از این رووی در ادامه نوشته خود

در پاسخ به این سوال که "آیا نظام سرمایه داری پاسخگوی نیازهای تکامل جامعه بشری در حال حاضر هست یا نه؟" می نویسد: "با اعتقاد من سرمایه داری جهانی در حال حاضر نظام گنبدیده ایست که نه تنها پاسخگوی نیازهای کنونی

تکامل جامعه بشری نیست بلکه مانع شکوفایی ظرفیتهای است که بر پایه پیشرفتهای علمی - تکنیکی ایجاد شده و میتواند بسیاری از معضلات کنونی را حل کرد." این جناب فرامیست نوپا، آنقدر گنج و ناشی است که نمی فهمد،

ادعان به گنبدگی یک نظام، ادعان به تضادهای لاینحل این نظام و تشدید آنهاست که خود چشم انداز انقلاب اجتماعی را می کشاید. با این همه وی در آن واحد هم نظام سرمایه داری را "نظام گنبدیده" ای میداند که "پاسخگوی نیازهای کنونی تکامل جامعه بشری نیست".

"و اصولاً مانع شکوفایی است و هم اینکه تخفیف تضادهای و فقدان چشم انداز انقلاب را از آن نتیجه گیری میکند. حل این تناقض را بر عهده خود نویسنده می گذاریم و به نتایج دیگری از این مرحله از تکامل سرمایه داری در ارتباط با چگونگی وقوع انقلابات می پردازیم.

واقعیتی که هم اکنون ما با آن روبرو هستیم اینست که در مرحله سلطه انحصار، تمام کشورهای جهان در یک بازاریا سرمایه داری، در یک سیستم واحد اقتصاد جهانی ادغام شده اند و در رابطه ای رگانیک با یکدیگر قرار گرفته اند. بدین ترتیب تمام تضادهای مجزا از یکدیگر، در مرحله امپریالیسم به حلقه های زنجیره یک سیستم واحد اقتصاد جهانی تبدیل شده اند. تحت چنین شرایطی دیگر نمی توان به مسئله رشد و رسیدگی شرایط عینی برای انقلاب

اجتماعی از زاویه رشد شرایط در این بازاریا کشور مجزا نگریست. این شرایط در کلیت نظام فراهم است. اما همانگونه که تجربه یک قرن گذشته نشان داده است بعلاوتنا موزونی تکامل اقتصاد و سیاسی، انقلاب نمیتواند همزمان در تمام کشورها بوقوع بپیوندد بلکه ابتدا در یک یا چند کشوری که تناقضات سیستم در آنها بیشتر است و بعبارت دیگر ضعیف ترین و سست ترین حلقه یا حلقه های این زنجیره محسوب میشوند بوقوع می پیوندد. بر همین اساس

لنین نتیجه گرفت: "ناموزونی تکامل اقتصاد و سیاسی قانونی چون و چرا سرمایه داریست. از اینجا نتیجه میشود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها و حتی در یک کشور جداگانه سرمایه داری ممکن است. پرولتاریای پیروزمندان کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه داران و فراهم نمودن

موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود، در مقابل بقیه جهان سرمایه داری بپا خاسته، طبقات مستمکش کشورهای دیگر را بسوی خود جلب مینماید. در این کشورها بر ضد سرمایه داران قیام برپا میکنند و در صورت لزوم حتی بر ضد طبقات

سراسر قرن بیستم در نتیجه سلطه انحصار و نیا زبم اشرافیت ممالی به صدور سرمایه و کسب بازاریا جدید مردم جهان مکرراً هدم بازاریا حاد میان انحصارات و قدرتها امپریالیستی برای سلطه اقتصاد و سیاسی بر جهان بوده اند. برغم اینکه تحت شرایط معینی از توازن قوا، بویژه در نیمه دوم قرن بیستم این مبارزات در اشکال پیچیده تری صورت گرفته و جهان با جنگ جهانی دیگری روبرو نبود، اما بعلاوت عملکرد قانون رشدنا موزون اقتصاد و سیاسی، مسئله تجدید تقسیم بازاریا میان انحصارات امپریالیستی مطرح بوده است و حتی جنگهای منطقه ای بر سر این بازاریا رخ داده است.

های هنگفتی بحیب می زند و به زندگی انگل و خود دامه میدهند. کسانیکه سرخوردن زیر برف کرده اند و از تحولات نظام سرمایه داری سخن میگویند، پاسخ دهند که اینها چه کسانی هستند که تنها طی سال گذشته حدود نیم تریلیون دلار بعنوان سود بهره بحیب زده اند؟ آیا موجودیت کنونی انحصارات، نقشی سرمایه ممالی و اشرافیت ممالی در اقتصاد جهانی، به تنهائی برای نشان دادن

ابطال ادعاهای توجیه گران نظام سرمایه داری از جمله نویسنده مقاله "کدام راه...؟" که از تحولات سرمایه داری سخن میگوید کافی نیست؟ آیا همین واقعیت بیانگر وجه گنبدگی و فساد سرمایه داری و وحدت تضادهای آن نیست؟ به مسئله صدور سرمایه بعنوان یکی دیگر از صفات مشخصه سرمایه داری

پوسیده و گنبدیده مرحله انحصاری نگاه کنید و ببینید که حجم سرمایه گذاریهایی مستقیم خارجی قدرتها امپریالیستی چنان ابعاد بیخود گرفته که به مرز ۱/۵ تریلیون دلار رسیده است. به مسئله صدور سرمایه استقرار و بعداً غارت و جپا و مردم کشورهای فقیر و تحت ستم نگاه کنید. ببینید که چه سودها و بهره های کلانی عاید اشرافیت ممالی جهان و دولت های امپریالیست میگردد.

آیا اینهمه فاکتور دیگری برای بی اعتباری نظری اپورتونیستها نیست؟ قطعاً کسی که چشمش را بر روی واقعیت نبسته باشد، به این حقیقت ادعان خواهد کرد که برخلاف ادعای توجیه گران نظام سرمایه داری آنچه که ما هم اکنون با آن روبرو هستیم سلطه انحصار، سرمایه ممالی و لیگاری ممالی است.

این دورانی است که اجتماعی شدن تولید به درجه تکامل خود رسیده، بورژوازی تماماً به یک طبقه از انحصار تبدیل شده و تضادهای نظام سرمایه داری من حیثا لمجموع تشدید شده اند. در این دوران تسلط انحصار بر رشد استثماری کارگران افزوده شده است. در این دوران، فشار به عموم توده های

زحمتکش مردم افزایش یافته است و در همین دوران است که در نتیجه بحرانهای همه جانبه نظام سرمایه داری میلیونها کارگری بیکار شده و هم اکنون ابعاد آن بمرز ۴۰ میلیون در پیشرفته ترین کشورهای رسیده است. اپورتونیستها از

تحولات سخن میگویند، اما در سراسر این قرن با گذشت هر سال شکاف میان طبقات دارا و وندار، فقر و ثروت بیشتر شده است. حتی کسی که نظریه مطبوعات رسمی بورژوازی بیندازد، میتواند آمار و فاکتورهای تکامل دهنده ای در مورد این

شکاف ببیند. مسئله صرفاً به این خلاصه نمیشود که هر سال سهم ثروتمندان از درآمد ملی نسبت به کارگران و زحمتکشان بیشتر میشود، بلکه طی سه دهه گذشته وضعیت توده های مردم در برخی از کشورهای حتی بسیار پیشرفته سرمایه داری بطور مطلق وخیم تر شده است. همه این واقعیت نمیتواند چیز دیگری جز تشدید تضادهای تشدید تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی منجر گردد.

دوران انحصار و سلطه سرمایه ممالی، تقسیم جهان به یک مشت کشور - های ثروتمند و انبوهی از کشورهای فقیر و تحت ستم را در پی داشته است. تضاد میان دو بخش پیشرفته و عقب مانده جهان سرمایه داری، تضاد میان امپریالیسم و توده های مردم کشورهای تحت سلطه و وابسته، روز بروز تشدید شده است. جز این هم نمیتواند باشد، وقتیکه توده های کشورهای عقب مانده در فقر و گرسنگی بی حد و حصری بسر میبرند، اما امپریالیستها و شرکای داخلی آنها

سالها نه میلیاردها دلار حاصل دسترنج این توده های زحمتکش را به جیب میزنند. آیا تحولات داعی اپورتونیستها همین است؟

در سراسر قرن بیستم در نتیجه سلطه انحصار و نیا زبم اشرافیت ممالی به صدور سرمایه و کسب بازاریا جدید مردم جهان مکرراً هدم بازاریا حاد میان انحصارات و قدرتها امپریالیستی برای سلطه اقتصاد و سیاسی بر جهان بوده اند. برغم اینکه تحت شرایط معینی از توازن قوا، بویژه در نیمه

دوم قرن بیستم این مبارزات در اشکال پیچیده تری صورت گرفته و جهان با جنگ جهانی دیگری روبرو نبود، اما بعلاوت عملکرد قانون رشدنا موزون اقتصاد و سیاسی، مسئله تجدید تقسیم بازاریا میان انحصارات امپریالیستی مطرح بوده است و حتی جنگهای منطقه ای بر سر این بازاریا رخ داده است.

استثما رکننده ودولتها ی آنان با نیروی نظامی دست با قدم میزنند. (درباره
شعار کشورها ی متحد اروپا - لنین)

بحسب همین قانون تکامل ما موزون است که در گذشته انقلاب نه زمان
در تمام کشورها بلکه در یک و سپس چند کشور بوقوع پیوست. علیرغم اینکه
پرولتاریا در این مرحله متحمل شکست شد، تغییری در این قانونمندی داده
نشده است و در آینده نیز مستقل از اینکه کسی به این قانونمندی وارد شده
با شدیا نداشته باشد، با زهم انقلاب بر طبق این قانونمندی صورت خواهد گرفت.
لذا برخلاف نصایح سفیها نه اپورتونیستها، که پرولتاریا را از کسب
قدرت منع میکنند و "ترا مکان پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را
مردود اعلام" میکنند، در هر کجا که ضعیفترین حلقه است پرولتاریا با یسد
بورژوازی را سرنگون کند، قدرت سیاسی را چنگ آورد و انقلاب اقتصادی را
آغاز نماید. این مسئله فقط منتج از نظریات لنین نیست که میگوید:
"پرولتاریا ی پیروز مندان این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه داران و
فرا هم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود...". بیاری پرولتاریا
یا ی کشورهای دیگر و تلاش برای برپائی انقلاب در بقیه کشورهای جهان
بر می خیزد، بلکه منطبق با نظرات مارکس و انگلس در تحلیل و ارزیابی از
دست آوردها و اشتباهات کمون پارسی نیز هست.

نظر مارکس بویژه در "جنگ داخلی در فرانسه" نشان میدهد که برغم
اینکه او هنوز با مرحله امیرالسم در تکامل سرمایه داری روبرو نبود، درقبال
مسئله کمون از این ایده دفاع کرده که پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی
می با یستی انقلاب اقتصادی خود را برای تجدید سازمان ندهی سوسیالیستی
جا معه آغاز کند. مارکس علیرغم اینکه شرایط را برای پرولتاریا ی پارسی نا-
مساعد می دید، به پرولتاریا اندرز نمی داد که دست از انقلاب سوسیالیستی
بردارد و قدرت را به بورژوازی بسپارد بلکه بالعکس انتقادات او به کمون
بیشتر معطوف به این مسئله بود که کمون در انقلاب اقتصادی بداند گونه که
شایسته بود، با سرعت و قاطعیت عمل نکند. عین همین جمع بندی را انگلس در
۱۸۸۳ در نامه ای به فان پانتن ارا که میدهد و میگوید: "طبقه پیروز منسند
میتواند قدرت بدست آورده جدید خود را اعمال کند. دشمنان سرمایه دار خود
را سر جای شان بنشانند و آن انقلاب اقتصادی جا معه را که بدون آن کل پیروزی
به شکست و قتل عام طبقه کارگر خواهد انجامید نماند آنچه که پس از کمون رخ
دادیم مرحله اجرا در آورد. هر چند که از دیدگاه بنیادگاران سوسیالیسم
علمی آثار تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه هنوز معنای پیوری قطعی سوسیالیسم
نیست و این پیوری قطعی مشروط به پیروزی پرولتاریا در مقیاس جهانی است،
اما آغاز انقلاب اقتصادی امری ضروری و حیاتی برای حفظ قدرت پرولتاریا ی
دست آوردها ی این طبقه محسوب میگردد.

اما اپورتونیستها یی که هنوز به مارکس و انگلس هم استناد میکنند، تمام
این آموزشها را نادیده میگیرند و چنین موعظه میکنند که پرولتاریا با پیدا ساسا
مسئله انقلاب سوسیالیستی را کنار بگذارد و با انتظار روز موعودی بنشیند که همه
پرولتاریا ی جهان همزمان دست به انقلاب بزنند. این ادعا چیزی نیست مگر
یک موعظه اپورتونیستی برای دور کردن پرولتاریا از انقلاب پرولتاریا یی.
یا لعکس برخلاف آنچه که اپورتونیستها موعظه میکنند، پرولتاریا با یسد از
تجربیات یک قرن اخیر، ضرورت هر چه بیشتر برپائی انقلاب پرولتاریا یی را
بیا موزد. با پیدا بین حقیقت هر چه بیشتر درک شود که بنا به قانون تکامل موزون
اقتصادی و سیاسی انقلاب ابتدا در چندین کشور بوقوع می پیوندد و
طبعاً وقوع انقلاب در یک کشور بویژه هنگامی که در کشوری بوقوع می پیوندد که
از حیث پیشرفت سرمایه داری در سطح پائین تری قرار دارد، ابتکار تئوریتی
را برای فائق آمدن بر مشکلات می طلبد. از فرورپاشی اردوگاه نمیتوان به نفی
ضرورت انقلاب اجتماعی و نفی ولایوشانی تضادهای سرمایه داری رسید، بلکه
با بیدری یا فتن را هها و روشها یی بود که از اشتباهات و انحرفات گذشته
اجتناب شود.

اما نویسنده مقاله "کدام راه...". تنها در حدموا زین کلی به نفی

انقلاب اجتماعی نمی پردازد بلکه در مسائل مشخص تر انقلاب اجتماعی
پرولتاریا یی، با نفی ضرورت اعمال فخر برای سرنگونی بورژوازی، نفی
دیکتاتوری پرولتاریا و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، و نقض دیس
پارلمانتاریسم بورژوازی به نفی این انقلاب می پردازد. بر سر همین مسائل
مشخص است که نقاط مشترک این گرایش با گرایش دیگری از این زمان که
ظاهراً مرحله امپریالیسم در تکامل سرمایه داری و ضرورت انقلاب را بصراحت رد
نمی کند، آشکار میگردد. نخستین مسئله، رد انقلاب فخری برای سرنگونی
بورژوازی بعنوان قاعده عمومی انقلابات پرولتاریا یی است. این هر دو گرایش است.
هر کس که اندکی با مارکسیسم - لنینیسم آشنا یی داشته باشد، خوبی
میداند که مارکس، انگلس و لنین همواره بر این مسئله تاکید داشتند که طبقه
کارگر برای اینکه بورژوازی را سرنگون کند و قدرت سیاسی را چنگ آورد، نا-
گردد زیر است به قهر انقلابی متوسل گردد.

مارکس در "فقر فلسفه" بر این واقعیت تاکید دارد که تأیید این واقعیت
طبقات و آنتاگونیسم های طبقاتی، تحولات اجتماعی، بصورتیکه انقلاب
سیاسی صورت خواهد گرفت و "در آستانه هر تجدید سازماندهی کلی جامعه،
آخرین کلام علم الاجتماع همواره چنین خواهد بود. مبارزه یا مرگ، مبارزه
خونین یا نابودی."

درمانیفست حزب کمونیست نیز مارکس و انگلس بحث خود را در مورد
مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری تا نقطه ای دنبال میکنند که "انقلابی
آشکار در میگیرد و پرولتاریا با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت
خویش را پی می افکند." و به صراحت اعلام میدارد که وصول به اهداف کمونیستی
"تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر" میسر
است. انگلس بصراحتاً طرف نشان میساخت که "انقلاب عملی است که در آن
بخشی از اهالی بوسیله تفنگ، سرنیزه، توپ یعنی با وسایل فوق العاده یا
اتوربته ارا ده خود ابر بخش دیگر تحمیل مینماید." (درباره اتوربته انگلس)
و تا و پسین سالهای عمر خود این ایده وفا دار بود که "پرولتاریا بدون
انقلاب قهری نمیتواند قدرت سیاسی را بعنوان تنها دریچه ای که بسوی جامعه
جدید گشوده میشود، قرضه کند." (نامه به جرسون تریبر - ۱۸ دسامبر ۱۸۸۹) به
نمونه های بس متعددی دیگری از آثار مارکس و انگلس میتوان اشاره کرد که
انقلاب قهری را قاعده عمومی انقلابات پرولتاریا یی میدانستند و بر آن تاکید
داشتند. تجربه وقوع انقلابات پرولتاریا یی نیز مکرراً بین حقیقت را اثبات نمود.
است که سرنگونی بورژوازی جزا از طریق انقلاب قهری میسر نیست. علت این
مسئله کارل مارکس است. طبقه سرمایه دار با هر چه حفظ منافع طبقاتی خود
حاضر نیست قدرت را به طبقه کارگر واگذارد. بورژوازی برای اینکه بتواند
موقعیت اقتصادی و سیاسی خویش را حفظ کند، به یک دستگاه دولتی مجهز
متکی است و از طریق آن طبقه تحت ستم را در انقیاد نگاه میدارد. بورژوازی به
پرولتاریا اجازه نمی دهد از چارچوب نظم موجود فراتر رود و هر گاه مطالبات
پرولتاریا از نظم موجود سرمایه داری فراتر رفته است با توسل به ابزارها
سرکوب مادی بمقابله با آن برخاسته است. همه این حقایق نشان میدهد که
پرولتاریا برای سرنگون ساختن بورژوازی و کسب قدرت سیاسی لاجرم با یسد
بورژوازی را با قهر و جبر سرنگون سازد و مقامت آن را درهم شکنند. این مسئله
یک قاعده عمومی است. اما مارکس و انگلس در دوران خود به استثنائاتی به
این قاعده عمومی اشاره کرده اند مثلاً آنها اشاره داشتند که در انگلیس و آمریکا
گذار مسالمت آمیز امکان پذیر است. علت این استثناء چه بود؟ علت آن همان
گونه که لنین بعداً طرف نشان ساخت این بود که در آن ایام در بین دو کشور
دستگاه بوروکراتیک و نظامی وسیع جدا از هم وجود نداشت. از اینرو مارکس
و انگلس کسب مسالمت آمیز قدرت را در بین دو کشور محتمل میدانستند. اما
روشن است که پس از ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم و تکامل همه جا
دستگاه نظامی و بوروکراتیک بدون استثناء در تمام دولتها ی بورژوازی، این
استثنائاتی را که مارکس و انگلس قائل بودند، دیگر موضوعیت خود را
دست داده است و در این دو کشور نیز انقلاب قهری خواهد بود. با این هم

"در کشورهایی که نهادهای دمکراتیک آنچنان جا افتاده و پایداری هستند که طبقه حاکم به آسانی نمی تواند "قواعدای" را بهم بزند کارگران و زحمتکشان میتوانند دستیارانی به یکا کثرت نیرومند درانتخابات تراه دگر - گونی های ساختاری سیاسی و اجتماعی را هموار سازند." وی مدعی است که "در بسیاری از کشورهای متروپل سرمایه داری در دوره بعد از جنگ جهانی دوم عمدتاً در نتیجه تحولات اقتصادی - اجتماعی نهادهای دمکراسی آنچنان نیرومند شده اند که طبقه حاکم به آسانی نمیتواند با اصطلاح "قواعدای" را بهم بزند. در چنین کشورهایی انقلاب سوسیالیستی میتواند به شکل کمابیش مسالمت آمیز صورت بگیرد و با جرات میتوان گفت که چنین چیزی در این کشورها نه فقط ممکن بلکه محتمل است."

چه تفاوتی میان نتیجه گیری مهران و آلیا ری از یکسو و این هر دو با برنشتین و کائوتسکی بر سر نفی ضرورت انقلاب قهری برای سرنگونی بورژوازی وجود دارد؟ مطلقاً هیچ بحث برنشتین و کائوتسکی هم این نبود که انقلاب قهری بهیچوجه و تحت هیچ شرایطی لازم نیست بلکه بحث آنها هم این بود که برای "کشورهای متروپل سرمایه داری" ضروری نیست. تنها تفاوت که پیش از این اشاره کردیم، شیوه های آریا کارانه امثال کائوتسکی و شاکرداد و مهران است که در مورد ماهیت طبقاتی دولت هم ظاهراً قلمفرسائی میکنند. اما چگونه میتوان به این حقیقت باور داشت که جمهوری دمکراتیک پارلمانی شکلی از دولت بورژوازی و ابزارستم و سرکوب این طبقه برای درانقلاب دنگهداشتن پرولتاریاست، چگونه میتوان باور داشت که دستگه نظامی و بوروکراتیک در جمهوری دمکراتیک پارلمانی به نهایت تکامل خود رسیده اما پرولتاریا میتواند از طریق انتخابات و کسب اکثریت آرا، عیشگلی مسالمت آمیز قدرت را قبضه کند؟ البته کائوتسکی حرفش را صریحتر می زند و نوشته خود "دیکتاتوری پرولتاریا" میگوید امروزه دستگه نظامی دیگر مثل گذشته از مردم جدا نیست. اما جناب مهران در این مورد سکوت میکند. بهر رو خود این واقعیت که مهران ضرورت انقلاب قهری را برای سرنگونی بورژوازی در "کشورهای متروپل" نفی میکند، نشان میدهد که بحث های او در مورد مضمون و ماهیت طبقاتی دولت صرفاً وسیله ایست برای رد کردن وانکار ماهیت طبقاتی دولت در عمل. مگر ممکن است کسی معتقد باشد که دولت راگان حکمفرمای وسیاست، ابزارستم و سرکوب طبقاتی برای حراست از منافع طبقاتی است و در عین حال به حداکثر تکامل نظامی - بوروکراتیک دستگه دولتی در عصر امپریالیسم معتقد باشد، و با اینهمه ادعا کند که در کشورهایی امپریالیست، پرولتاریا میتواند بشکلی مسالمت آمیز و با کسب اکثریت آرا، در پارلمان بورژوازی را از آریه قدرت بزرگ بشکند؟ مطلقاً خیر! در اینجا نشان داده میشود که مهران برغم مخالفت ظاهریش با گرایش دیگر بر سر امپریالیسم و تضادهای آن، در عمل با آن گرایش هم - عقیده است و امپریالیسم را با حداکثر "صلحدوستی" و "آزادیخواهی" مترادف میدانند.

اگر امپریالیسم با انحصار مشخص میشود، در روبرو این سیاسی این انحصار طبیعتاً با دیگر ایش به قهر و ارتجاع سیاسی را نشان دهد. اما از نظر مهران که عوامفریبانه ادعا میکند به لنین هم معتقد است، امپریالیسم با گرایش به تقویت دمکراسی و آزادیخواهی و تمکین به خواسته های توده ها مشخص میگردد. همین امپریالیسمی که امروزه در هر گام برای محدود کردن حتی دمکراسی بورژوازی، برای بیرون کشیدن دست آوردهای طبقه کارگران دست این طبقه تلاش میکند، همین امپریالیسمی که ملت های کشورهای تحت سلطه و وابسته را به بند میکشد و سرکوب میکند، همین امپریالیسمی که بخاطر منافع طبقاتی اش جنگهای ارتجاعی را می افروزد و چندی پیش بغل گوش همین جناب مهران هزاران انسان را در یک جنگ کثیف قتل عام کرد.

همین امپریالیسم است که از دیدگاه مهران آنقدر دمکرات و آزادیخواه است که "قواعدای" را بهم نخواهد زد و به پرولتاریا اجازه خواهد داد که با دستیارانی به یکا کثرت نیرومند "درست مثل اکثریت باثبات و نیرومند نوع برنشتینی، کائوتسکیستی و خروشچیفی قدرت سیاسی را قبضه کنند. این

نمیتواند انکار کرد که با زهم در آینده ممکن است استثنائاً شرایطی پیش آید که پرولتاریای یک کشور قدرت را مسالمت آمیز قبضه کند. مثلاً وقتی که یک کشور کوچک در محاصره چندین دولت سوسیالیستی بزرگ قرار گرفته باشد و غیره. اما بهر حال آنچه که مسلم است، بویژه در عصر امپریالیسم که دستگه دولتی بورژوازی به حداکثر تکامل نظامی - بوروکراتیک خود رسیده و خصلت ارتجاعی بورژوازی به نهایت خود رسیده است قبضه قدرت سیاسی جز از طریق انقلاب قهری ممکن نیست. اما امپریالیستها که تمام تلاششان معطوف به دور کردن ذهن طبقه کارگران از کسب قدرت سیاسی است، همواره یکی از اجزای نظری آنها این بوده است که انقلاب قهری را انکار کنند و به موعظه گذار مسالمت - آمیز به سوسیالیسم از طریق کسب آرا، در پارلمان بپردازند. همه میدانند که برنشتین معروف سرسختانه مدافع این ایده روبریونیستی بوده که با کسب قهر آمیز قدرت سیاسی را کنار گذاشت و کسب مسالمت آمیز قدرت از طریق پارلمان را در دستور کار قرار داد. او مدعی بود که فقط نظامی استبدادی را میبایستی قهر سرنگون ساخت، اما با وجود دمکراسی پارلمانی و حق رای عمومی توسل به انقلاب قهری لازم نیست. پرولتاریا میتواند از طریق کسب اکثریت آرا، در پارلمان حکومت را بچنگ آورد. کائوتسکی هم هنگامی که به ارتداد دگر اندیشین همین استدلال برنشتین را تکرار کرد و انقلاب قهری را فقط برای سرنگونی رژیم های استبدادی لازم دانست و به نفی انقلاب قهری در شرایط دمکراسی پارلمانی پرداخت، البته با پرداختن نشان ساخت که شکل کائوتسکیستی نفی انقلاب قهری خیلی ظریف و پیچیده است، در ظاهر امر آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی و اینکه دولت راگان سیاست طبقاتی است، نفی نمیکرد، معهداً در واقعیت امر بارزاد انقلاب قهری نفی میکردند. این دیدگاه همان گرایش سائریست را که کارگزاران "مهران" نمایندگی آن را برعهده دارند و ما بعداً خواهیم دید که کلمه به کلمه همان استدلال کائوتسکی را تکرار میکنند.

بهر رولنین در نقادان نظر کائوتسکی می نویسد: "از سوی دیگر تحریف "کائوتسکیستی" ما رکیسیم است که به مراتب ظریفتر انجام میگردد. از لحاظ تئوری نه این موضوع که دولت راگان حکمفرمای طبقاتی است و نه اینکه تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند نفی نمیکرد و دولتی یک چیز در نظر گرفته نمیشود و روی آن سایه افکنده میشود و آن اینکه اگر دولت محصول آشتی ناپذیری طبقاتی است. اگر دولت نیروئی است که ما فوق جامعه قرار دارد و "با جامعه بیش از پیش بیگانه میشود" پس روشن است که رهائی طبقه ستمدیده نه فقط بدون انقلاب قهری بلکه بدون احیاء آن دستگه قدرت دولتی نیز که طبقه حکمفرما بوجود آورده و این "بیگانه شدن" با جامعه در آن مجسم گشته محال است." (دولت و انقلاب - لنین)

روبریونیستهای دوران بعدی از جمله خروشچیفیستها و حزب با اصطلاح کمونیست، اروپائی، اوروکمونیستها و غیره نیز همواره تلاش کرده اند تا انقلاب قهری را بعنوان یک قاعده عام انکار کنند.

حال نوبت به "نوآوران" و "نواندیشان" مرحله جدید از جمله راه - کارگرها رسیده است که نفی قدرت سیاسی توسط طبقه کارگران را همین جا آغاز میکنند.

نویسنده مقاله "کدام راه...؟"، آلیا ری می نویسد:

"با توجه به جا افتادگی سنتهای دمکراتیک در کشورهای متروپل و با توجه به پیشروی نسبتاً غیر قابل بازگشت کارگران و زحمتکشان در حوزه مشیت دمکراسی بنظر میرسد که جنبش انقلابی در کشورهای متروپل علیرغم درگیریهای حاوقهر آمیز - اینجا و آنجا و گاه و بیگاه - عمدتاً بشکل مسالمت آمیز پیشروی خویش در جهت درهم شکستن اقتدار سرمایه دارانه خواهد داد."

و نمایند گرایش دیگر یعنی مهران که ظاهراً میخواهد چنین وانمود کند که با این گرایش مرز بندی دارد و حتی چند صفحه از نوشته خود را به توضیح ماهیت طبقاتی دولت اختصاص داده است، عین همین استدلال را تکرار میکند. او در مقاله ای تحت عنوان "چه نوع سوسیالیسم میخواهیم" می نویسد:

ادعاها چیزی نیست مگر دفاع شرمگینانه از بورژوازی امپریالیستی.
بقول لنین "صفت مشخصه امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری که فقط در قرن ۲۰ به نضج نهائی خود رسید، بنا بر خواص اساسی اقتصادی خود، حداقل صلحدوستی و آزا دیخواهی و حداکثر تکامل همه جانبه دستگاه نظامی است." توجه نکردن یا بین نکته هنگام بحث درباره اینکه تحول صلح آمیز یا قهری تا چه اندازه تئوریک و محتمل است، معنایش سقوط تا مرحله متعارفی - ترین چاکران بورژوازیست."

طبیعتا وقتیکه مسئله بر سر کسب مسالمت آمیز قدرت سیاسی از طریق پارلمان باشد، مسئله درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی نیز زیر علامت سوال می رود و تصرف ما بین ما شین در دستور کار قرار میگیرد. یعنی این حقیقت که "طبقه کارگر نمی تواند بطور ساده ما شین دولتی حاضر و آماده را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش بکار ناندازد." بلکه باید آن را درهم شکند، نفی میگردد.

آلیاری، بر سر این مسئله نیز صریح و روشن حرفهاش را میزند و میگوید نه فقط در "جوامع عقب مانده" اساسا خود جوامع ظرفیت حذف بوروکراسی را ندارد، "جوامع عقب مانده حتی بطور بالقوه نیز ظرفیت فرا تر رفتن از دولت بورژوازی را ندارد" و "سخنی از درهم شکستن آن نمیتواند در میان باشد." بلکه "در جوامع پیشرفته" نیز این امر ناممکن است. و میگوید: "بدین ترتیب درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی یعنی اولین شرط گذار به سوسیالیسم در دوره کنونی در یک کشور منفردها ممکن است. ما هنوز در دوران تدارک مقدمات عملی ساختن این امر قرار داریم و تا آنجا که به ما (جوامع عقب مانده) مربوط است در دوران پی ریزی جمهوری دمکراتیک بورژوازی سرمایه داری - این جناب و دیگر همفکران و به همین حد نیز اکتفا نمی کنند و حکم توقفات ریخ و مبارزه طبقاتی را صادر نمی نمایند. آلیاری "تداوم انقلاب سوسیالیستی" را در روسیه "پس از آشکار شدن توقفات انقلاب جهانی یک اشتباه فاجعه بار" معرفی می کند و چنین امری فرمایند که "لنین برای تصحیح کامل حرکت می باید تز دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور را نیز نقد کرده و عقب نشینی به یک جمهوری دمکراتیک را سازمان میداد." مطابق این نظر نه فقط "مارکسیست" ها یعنی انواع آلیاری با یدهمگام با بورژوازی پرولتاریا را از کسب قدرت و تجدید سازمان دهی سوسیالیستی جوامع در یک یا چند کشور منع کنند تا جایی که فاجعه بار "از بگیرند بلکه اگر پرولتاریا قصد درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی را داشته همگام با بورژوازی بمقابله با پرولتاریا برخیزند، از دیدگاه این جناب مثلا "مارکسیستهای واقعی" می بایستی هنگامی که پرولتاریا یا ریس یا پرولتاریا روسیه به درهم شکستن ما شین دولتی پرداختند، همچون بورژوازی علیه پرولتاریا بجنگند و از پارلمان تار ریس دفاع کنند. بر مبنای همین نظریه "سوسیالیستهای" نوع آلیاری از هم اکنون اعلام میکنند که چنانچه در انقلاب آتی ایران پرولتاریا وتوده های زحمتکش بپا خاستند تا ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکنند و از طریق شوراها با عمل حاکمیت بپردازند، آنها دوش بدوش بورژوازی علیه پرولتاریا خواهند جنگید تا از یک "اشتباه فاجعه بار" دیگر جلوگیری کنند. بنا بر این می بینیم که آلیاری حرف آخرش را نیز میزند. از این جناب و دیگر شرکای او لااقل باید از این بت ممنون بود که صریح سخن میگویند. ما گرایش دیگر که بر اساسی مظهر موجودیت سانتیستی راه کارگراست، هر چند با گرایش نخست هم عقیده است، اما از صراحت آن برخوردار نیست. مهران در طرها مریه صراحت آلیاری و شرکاء مسئله درهم شکستن ما شین دولتی را نفی نمی کند، معینا همان را در انقلاب قهری و ادعای اینکه پرولتاریا در "کشور" های متروپول "میتواند کسب اکثریت آرا" در پارلمان قدرت را بدست آورد نشان میدهد که مسئله نه بر سر درهم شکستن ما شین دولتی بلکه تصرف آنست. اگر در کشورهای امپریالیست مسئله بگونه ایست که طبقه کارگر میتواند از طریق جمهوری دمکراتیک پارلمانی بشکلی مسالمت آمیز قدرت را قبضه کند، این ما شین نه فقط سدی بر سر راه دستیابی طبقه کارگر به حاکمیت نیست بلکه بی

در سر آن را تسهیل میکند. وقتیکه چنین باشد، طبیعتا همانگونه که کائوتسکی معتقد بود مسئله جدائی ارتش و بوروکراسی از مردم مطرح نیست. اینجا نقطه ای است که تصرف ما شین دولتی در دستور کار قرار میگیرد. از این گذشته ممکن است که کسی ادعا کند، پرولتاریا پس از آنکه بشکلی مسالمت آمیز از طریق پارلمان "قدرت" را بدست گرفت، ما شین دولتی بورژوازی را درهم خواهد شکست. در اینجا نیز باید گفت که طبقه کارگر در چنین حالتی فاقد قدرتی است که بتواند ما شین دولتی را درهم شکند. ارتش و بوروکراسی را با تصویب نامه های پارلمانی نمیتوان درهم شکست. انحلال ما شین دولتی و حاکمیت کردن آن مستلزم اعمال حاکمیت مستقیم توده های مسلح است. این یک ادعای عوام فریبانه است که کسی معتقد باشد پرولتاریا پس از کسب اکثریت آراء در پارلمان میتواند بشکلی مسالمت آمیز ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکند. این درهم شکستن مستلزم اعمال قهر پرولتاریا و ایجاد ارگانهای غیر پارلمانی است. لنین در پاسخ به امثال کائوتسکی ویاوه سرائی های اومی گفت:

"آموزش مارکس و انگلس درباره ناگزیری انقلاب قهری مربوط بدولت بورژوازی است. این دولت نمیتواند از طریق "زوال" جای خود را بدولت پرولتاریا (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی فقط از طریق انقلاب قهری میتواند انجام پذیرد." بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری محال است. "مهران سالها پس از آنکه - تسکی و بهنگامیکه تمام تجربیات جنبش کارگری بطلان نظرات او را اثبات کرده است، ادعا میکند که بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری، ممکن است. در اینجا نشان داده میشود که جوهر دیدگاه آلیاری و مهران یکی است و هر دو مسئله درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی را رد میکنند. از همین روست که مهران در نوشته خود آسمان و زمین را بهم می بافتد مسئله اصلی یعنی درهم شکستن ما شین نظامی - بوروکراسی را بعنوان ارگان اساسی ما شین دولتی بی اهمیت جلوه دهد. او به بهانه برخورد مشخص و "اجتناب از الگو برداری" ادعا میکند که "اگر ارتش در پاره ای کشورها مهمترین این نهادهاست، در پاره ای دیگر چنین نقشی را ندارد." البته او توضیح نمی دهد که در کجا نیروی نظامی ستون فقرات دولت بورژوازی نیست. هدف او صرفا از طرح این مسئله این است که دستگاه نظامی دولت بورژوازی را نابود در هم شکست. بر این مبناست که معلوم میگردد چرا وی میگوید "مارکسیسم با طرح شعار درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی مسلمانی نمی خواهد قدامت مشخصی را که صدویست سال پیش در کمون مطرح شدند عینا در همه جا به اجرا در آورد." "امروزه طرح محورهای مشخص شعاردردرهم شکستن دولت بورژوازی با بدمتنا سب با ساختارهای امروزی سلطه سرمایه داری صورت گیرد." وی توضیح نمی دهد که این "محورهای مشخص" چه هستند و اصولا نمی تواند توضیح دهد. چرا که در آن صورت دست او کمالات اما همین جمله او نیز کافی است تا ما هیت نگرش او را روشن سازد. برخلاف گفته های این جناب، مارکسیسم دقیقا با طرح شعار درهم شکستن دولت بورژوازی تمام میخواد قدامت مشخصی را که در کمون مطرح شدند بشکل کاملتر آن به اجرا در آورد. مارکسیسم تا کید میکند که بطور مشخص و قبل از هر چیز باید تمام دستگاه نظامی - بوروکراسی ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکست. باید بطور مشخص تمام ملحقات ما دی آن را درهم شکست با بدبطور مشخص تمام ابزارها و سربازها و معنوی توده ها را درهم شکست. بطور مشخص پارلمان بورژوازی را درهم شکست و بجای همه اینها از طریق اعمال حاکمیت توده های زحمتکش بوسیله شوراها و نظامیان، تسلیح عمومی خلق، ادغام قوه مقننه و مجریه، انتخابی بودن کلیه مناصب و مقامات و اعلی عزل بودن منتخبین و صاحب مناصب در هر لحظه که توده ها اراده کنند، تقلیل حقوق صاحب مناصب و مقامات به سطح متوسط دستمزدها کارگرماهر، دولت نوین نوع پرولتاریا را سازمان داد. اما مهران همه اینها را نامشخص می نامد، از اهمیت پاپ و مافیای ولایت فقیه و غیره سخن میگوید تا آنچه را که بواقع مهم است از دیدگاه آنها را در دوسرا نجام جمهوری پارلمانی را بدلیل دولت نوع نوین قرار دهد. مباحث

بعدی او این حقیقت را بیشتر بر ملا میکند .

این جناب با دعا میکند که "بحث شورا یا پارلمان" بحث از ادوگمراه کننده - ای است . "تبدیل این بحث (منظور بحث شورا یا پارلمان است) به مجادله - ای در باره محسنات و معایب این یا آن ساختار حکومتی مشخص ، مفید - نیست ، گمراه کننده هم هست . " واقعا که چه را جیفی !

بنظر این جناب اپورتونیست ، مجادله بر سر دونه دولت ، دودولت کیفا متفاوت یعنی دولت نوع بورژوازی و دولت نوع پرولتری ، پارلمان و شورا " مفید نیست ، گمراه کننده هم هست . " استدلال وی هم این است که " با آنکه در پایان قرن بیستم ایستاده ایم . مناسفانه هنوز نمونه پایداری از ساختار دولت کارگری نداریم که در مرا حل مختلف آزموده شده باشد . تجربه کمون بقول ما رکس تجربه یک شهر بود . آنهم در شرایط استثنائی که فقط چند ماه دوام آورد . تجربه شوراها در انقلاب اکثر تجربه عظیمی بود در یک کشور پهنا و رولی این تجربه مناسفانه فقط چند سال دوام آورد . "

نتیجه : " تلاش برای تعمیم تجارب آنها به همه کشورها و مخصوصا به کشورهای پیشرفته سرمایه داری کار عبث و نادرستی است . " یعنی چه ؟ یعنی اینکه دولت نوع پرولتاریا ، دولتی شکست خورده است و ما رکس ، انگلس و لنین هم که آنهمه بر سر نمونه کمون و بعدا لنین در مورد جمهوری شوراها بحث و تاکید داشته اند " کاری عبث و گمراه کننده " کرده اند و نمیتوان تجارب ایجاد یک دولت نوع پرولتری را به همه کشورها و مخصوصا کشورهای پیشرفته تعمیم داد . آنها دارای سیستم پارلمانی مختص خویش اند که از طریق آنها گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم ممکن است و نیازی هم در این کشورها بدولت نوع پرولتری نیست . این کنه نظر مهران است . مهران با در مسئله در هم شکستن ما شین دولتی بورژوازی و ضرورت ایجاد دیک دولت نوین نوع پرولتری ، پارلمانتاریسم و جمهوری دمکراتیک پارلمانی را که ابزار ارتقا رگران است ، تبدیل دولت پرولتری اعلام می نماید . بحث شورا یا پارلمان را عبث معرفی میکند و بالاخره با کنار گذاشتن شوراها ، راه کارگر را زشتت قضات چندین ساله گذشته اش در مورد شورا . یا پارلمان نجات میدهد و بدفع از مجلس موسسان بر میخیزد که به ادعای او عالیترین مظهر دمکراتیسم و یگانه شعار صحیح است . او می نویسد : " ما که در مقابل یک رژیم استبدادی ایستاده ایم ، باید با طرح شعار مجلس موسسان یعنی لزوم اعلام نظر عموم مردم در باره مشخصات نظام سیاسی - اجتماعی آن ، نامشروع بودن رژیم ولایت فقیه و نامشروع بودن هر نوع ساخت و پاخت آن را مورد تاکید قرار دهیم . " با اینهمه وی هنوز هم ادعا میکند که طرح شعار مجلس موسسان " بمعنای طرفداری از پرپاریتای دولت نوع بورژوازی " نیست . گویا وی نمی فهمد ، یا وانمود میکند که نمی فهمد مجلس موسسان عالیترین مظهر دمکراسی بورژوازی است . مجلس موسسان بر تارک پارلمانتاریسم و جمهوری دمکراتیک پارلمانی قرار دارد . و قتیکه راه - کارگر شوراها را بطور کلی کنار گذاشته است طرح این شعار قطعاً بمعنای " طرفداری از پرپاریتای دولت نوع بورژوازی " است .

با این توضیحات و بررسی مواضع این دوگرایش بر سر نفی مسئله انقلاب قهری و نفی ضرورت در هم شکستن ما شین دولتی بورژوازی و تقدیس پارلمانتاریسم آشکار میگردد که چرا این هر دوگرایش به دشمنی و مخالفت با دیکتاتور پرولتاریا برخاسته اند .

مهران که همانند استاد پیشوای خود کاتوتسکی وظیفه خود را در تحریف دیکتاتور پرولتاریا قرار داده است ، چندین صفحه از نوشته خود را با این هدف سیاه کرده است که علامت اصلی دیکتاتور پرولتاریا یعنی اعمال قهر از جانب پرولتاریا برای سرکوب مقاومت بورژوازی را از مفهوم دیکتاتور پرولتاریا حذف کند . کل استدلال وی همانند کاتوتسکی این است که " دیکتاتور پرولتاریا اعمال قهر نبوده بلکه بدست آوردن اکثریت از طریق " صلح آمیز " در شرایط دمکراسی " است .

کسی که مقاله " چه نوع سوسیالیسم میخواهیم " را بخواند ، در محشی که نویسنده در مورد دیکتاتور پرولتاریا بحث میکند ، کلامی هم در این مورد نمی یابد که دیکتاتور پرولتاریا بمثابه اعمالی را در پرولتاریا برای

تبعیت و داشتن دشمنان طبقا تی خود سرکوب قهری مقاومت بورژوازی تعریف شده باشد . و بحثی را که لنین سالها پیش به آن پاسخ داده بود مبنی بر اینکه دیکتاتور پرولتاریا شکلی از حکومت کردن نیست بلکه دولتی از نوع نوین است ، بصورت دم بریده آن تکرار میکند ، یعنی بحث دولتی نوع نوین را از آن حذف میکند و جایی آن واژه کلی خاکمیت سیاسی پرولتاریا را قرار میدهد . بر طبق این تعبیر یعنی و قتیکه " خاکمیت سیاسی پرولتاریا " مترا دفاعیه دست آوردن اکثریت از طریق صلح آمیز در شرایط دمکراسی باشد ، و از در هم شکستن کلیت ما شین دولتی بورژوازی و سرکوب قهری مقاومت بورژوازی خبری نباشد ، نمیتوان آنکار کرده فی المثل هم اکنون در سوئد " خاکمیت سیاسی پرولتاریا " برقرار است و جامعه موعود جنا بمهران همان جامعه سوئد است . اینکه وی قول داده است که در آینده نشان دهد سوسیالیسم و پارلمانتاریسم تناقضی ندارند ، از همین نگرش سرچشمه میگیرد . مهران دیکتاتور پرولتاریا را نفی میکند و سرانجام به این نتیجه میرسد که " بنظر من استفسار از اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا در برنام ما سالها زمان دیگر مفید نیست . ما برای آنکه بتوانیم از " دیکتاتور پرولتاریا " بمعنایی که ما رکس و انگلس آنرا می فهمیدند دفاع نمائیم [!!] و برای انقلاب سوسیالیستی و خاکمیت طبقه کارگر مبارزه کنیم [!!] دیگر راهی جز صرف نظر کردن از اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا " نداریم . این هم یک نمونه دفاع از " انقلاب سوسیالیستی و خاکمیت طبقه کارگر " بشیوه جنا بمهران است که نه فقط در عمل بلکه حتی در گفتار نیز " اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا " را کنار میگذارد . اگر این افاضات مهران را به زبان سلیس و روان آلباری برگردانیم وی می بایستی بگوید ما برای آنکه بتوانیم از " دیکتاتور پرولتاریا " بمعنایی که کاتوتسکی و دیگر اپورتونیستها می فهمیدند ، دفاع کنیم ، باید دیکتاتور پرولتاریا را کنار بگذاریم . بی جهت نیست که گرایش دیگر هم که ملا بر سر این نکته اتفاق نظر خود را با مهران نشان میدهد و آقای آهنگر یکی دیگر از همفکران آلباری و جلال و ماثلهم خرسندی خاطر خود را از این پیشنها دمهران برای زمی در مورد مقاله " گرایش تخیلی و علمی سوسیالیسم در جنبش چپ ایران " می نویسد : " پیشنها حذف واژه دیکتاتور پرولتاریا توسط پارته ای از فقا در بولتن های مباحث سالها زمان ما داده شده است . . . من نیز در این زمینه خود را با این رفقا هم نظر میدانم . " بنا بر این توضیحاتی که تا کنون داده شد ، می بینیم که این هر دوگرایش در زمینه برخورد مشخص به اصلی ترین مسائل مربوط به انقلاب پرولتری وحدت نظر دارند و برغم تلاشی که جناح سائریست به نمایندگی مهران مبدول میدارد تا خود را از گرایش دیگر متمایز سازد ، هر دوگرایش انقلابا اجتماع پرولتاریا - ئی را نفی میکنند . در عین حال این توضیحات روشن میسازد که چرا این سازمان در طرح برنامه جدید خود " دیکتاتور پرولتاریا " " جمهوری دمکراتیک خلق " و " مارکسیسم - لنینیسم " را حذف کرده است . چرا " دیکتاتور پرولتاریا " " مانع تحرک مبارزه " اعلام میشود . چرا " مارکسیسم - لنینیسم زیر لوی " از زمین بردن هر نوع برداشت شریعت ما بانه " حذف میگردد و چرا " جمهوری دمکراتیک خلق " " بی اعتبار " اعلام میگردد .

واقیعتا مرای نیست که راه کارگراز همان بدو موجودیتش هیچگاه اعتقاد می به مارکسیسم - لنینیسم ، دیکتاتور پرولتاریا و جمهوری دمکراتیک خلق نداشت . این سازمان هیچگاه دارای برنامه ای که نشان دهد از مارکسیسم - لنینیسم دفاع میکنند نبود . با اینهمه گرایشات مختلفی در این سازمان وجود داشت . تحت شرایط معینی از مبارزه طبقا تی ، یک گرایش مارکسیست - لنینیست در درون این سازمان شکل گرفت و رهبری این سازمان را مجبور نمود که هر چند بشکلی مبهم و متناقض یکسری موازین مارکسیست - لنینیستی را در طرح برنامه خود وارد کند . پس از آنکه گرایش مارکسیست - لنینیست طی یک انشعاب حساب خود را از گرایشات دیگر تفکیک نمود ، گرایشات تراست فرصت را برای ارائه یک پیش نویس جدید که از مارکسیسم - لنینیسم مبرا باشد ، مساعید یافت . دیگر نیازی به مارکسیسم - لنینیسم ، دیکتاتور پرولتاریا و جمهوری دمکراتیک خلق نبود . اکنون سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با تائید هر دو جناح اصلی خود میتواند بشکلی منسجم تر پرچم مبارزه ای گردد که همانا - حدود سه ساله گذشته - شعار اصلی سازمان است .



خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

معادل ۸ میلیارد دلار بدهی داخلی دارد، در سال ۹۰، ۳/۸ میلیارد دلار از قرضهای خارجی ترکیه به دول و موسسات امپریالیستی پرداخت شده و در عوض در همان سال ۱/۸ میلیارد دلار دیگر وام جدید گرفته شده است. دولت ترکیه علیرغم مخالفت شدید کارگران و سایر اقشار زحمتکش مردم، در جریان جنگ خلیج به پشتیبانی از لشکرکشی امپریالیستها به خلیج فارس، مبارزات به اعزام نیرو و تجهیزات به خلیج فارس کرد و بنا بر آراءه شده مشارکت ترکیه در لشکرکشی امپریالیستها به خلیج ۶ میلیارد دلار برای این دولت هزینه در بر داشته است و پرداخت کنندگان اصلی این ۶ میلیارد دلار کارگران و زحمتکشان هستند.

اما ممانعی که طبقه کارگر ترکیه با آن روبرو است تنها در عدم تامین حداقل زندگی بخور و نمیر خلاصه نمی شود. کارگران ترکیه در چنان شرایط وحشیانه ای استثمار می شوند که حتی در بسیاری از کشورهای سرمایه داری نیز نظیر آن دیده نمی شود. نبود حداقل تامین جانی در چین کاروا بعدا سوخت ناشی از کار در ترکیه در حدی است که کارگران این کشور بویژه در مشاغل سخت هر آن در معرض معلول شدن و مرگ قرار دارند.

بنا به گزارش روزنامه "مجادله" روزانه بطور متوسط ۴۳۰ حادثه ناشی از کار در ترکیه روی میدهد. میانگین تلفات جانی ناشی از این حوادث ۴ نفر است. علاوه بر این بطور متوسط روزانه ۳ کارگر بعلت بیماریهای ناشی از کار و ۹۰ تن بعلت معلول شدن در اثر حوادث کاری برای تمام عمر توان کار کردن را از دست میدهند. در معدن ذغال سنگ ترکیه، طی سالهای ۸۱ تا ۸۷، ۶۵۴۰ کارگر در اثر سوانح ناشی از کار جان باختند. بر اساس محاسبه این نشریه، میانگین تلفات جانی ناشی از کار در رشته های مختلف کار در ترکیه در مقایسه با میزان تلفات ناشی از کار در یکی از خطرناکترین بخشهای کارگری در انگلستان، یعنی معدن ذغال سنگ، ۲۰۰ برابر بیشتر است. موج جدید اعتصابات کارگری در ترکیه برخاسته از این وضعیت اقتصادی و مضام فشارهای سیاسی است که بورژوازی ترکیه برای در انقیاد نگه داشتن کارگران و زحمتکشان برجا معه اعمال میکند.

طبق قانون کار ترکیه، ظاهر اعتصابات کارگری آزاد است. اما آزادی اعتصابات به چنان قیدها و اموا و گرهائی مشروط شده است که در واقع انجام اعتصابات نقیض قوانین سرمایه داری است. قانون کار ترکیه با تخصیص چندین ماده و تبصره به شرایط اعتصابات نقیض، دست دولت و سرمایه داران را باز گذاشته است تا با کوچکترین بهانه ای اعتصاب را غیرقانونی اعلام کنند، کارگران را بر اساس قانون دستگیر کنند، شکنجه نمایند، اخراج و جریمه کنند. از همین رو پس از هر حرکت کارگری، تعدد دی از کارگران دستگیر، بخشی اخراج و تعدادی به جرائم نقدی محکوم میگردد. دولت ترکیه علیرغم تلاش

از رسمیت شناختن ملتی بنا م کرد امتناع میکرد و مدعی بود که کردها، ترکیهای عقب مانده هستند، در جریان جنگ خلیج، در هر اسازگسترش مبارزات خلق کرد، اعلام نمود، کردها حق دارند در خانه ها و کوچه و خیابان به زبان کردی سخن بگویند اما در همان حال تا کید کرد طبق قانون جدید کسانیکه در ادارات و مراسم رسمی به زبان کردی صحبت کنند یا بنویسند به ۶ ماه تا ۲ سال زندان محکوم خواهند شد. با این ترتیب جمعیت ترکیه نه تنها همانند سایر زحمتکشان این کشور، مجاز نیستند در نوشتن خود را تعیین کنند، بلکه نمی توانند به زبان خود درس بخوانند، کتاب و روزنامه منتشر کنند...

در متن چنین شرایطی است که اعتصابات کارگری ترکیه اوج تازه ای گرفته است و این اعتصابات از پشتیبانی و همدردی سایر اقشار مردم برخوردار است. طبق نظر خواهی روزنامه

TURKISH DAILY NEWS

۸۴/۲۷ درصد مردم ترکیه از حرکت معدنچیان زنگولداک پشتیبانی نموده اند. یک روزنامه دیگر ترکیه بنام "گوش" در رابطه با اعتصاب عمومی سوم ژانویه که بیش از ۱/۵ میلیون کارگر در آن شرکت داشتند نوشت: ۸۰ درصد کارگران استانبول، ۹۰ درصد کارگران از میروت تعدادی کارگر در سراسر کشور در اعتصاب شرکت نمودند. بررسی آمار اعتصابات کارگری ترکیه ظرف ۱۰ سال گذشته رشد بسیار چشمگیر اعتصابات در سال ۹۱ را نشان میدهد:

آمار اعتصابات کارگری ترکیه در ۱۰ سال (مجله بسوی دوهزار ۹۱/۴/۲۸)

سال	تعداد اعتصابات	تعداد کارگران شرکت کننده در اعتصاب	تعداد روزهای کار که صرفا اعتصاب شده
۱۹۷۹	۱۲۶	۲۱۰۱۱	۱۱۴۷۷۲۱
۱۹۸۰*	۲۲۰	۸۴۸۳۲	۱۳۰۳۲۵۳
۱۹۸۴	۴	۵۶۱	۴۹۴۷
۱۹۸۵	۲۱	۲۴۱۰	۱۹۴۲۹۶
۱۹۸۶	۲۱	۷۹۲۶	۲۳۴۹۴۰
۱۹۸۷	۳۷	۲۹۷۳۴	۱۹۶۱۹۴۰
۱۹۸۸	۱۵۶	۳۰۰۵۷	۱۸۹۲۶۵۵
۱۹۸۹	۱۷۱	۳۹۴۳۵	۲۹۹۱۴۰۷
۱۹۹۰	۴۵۸	۱۶۶۳۰۶	۳۴۶۶۵۵۰
۱۹۹۱ (سه ماه اول)	۳۲۲	۱۶۳۵۱۷۰	۴۰۸۷۳۸۹

* پس از کودتای سپتامبر ۸۰ هرگونه اعتصابی در ترکیه غیرقانونی اعلام شد با این دلیل تا آغا ز سال ۸۴، اعتصابی رخ نداد.

بعنوان نمونه کارگران معدن زنگولداک در اعتصاب ۴۵ روزه و سپس راهپیمایی بی سوی آنکارا، خواهان ۱/۵ میلیون لیر دستمزد داخل دریا فتنی بودند در در صفحه ۴

با مختصری که از وضعیت اقتصادی کارگران ذکر شد، روشن است که در هر حرکت کارگری خواست افزایش دستمزد، بیواسته ترین خواست و اولین شعاری است که از سوی کارگران مطرح میشود.

خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

اکنون ما ههاست که موج اعتصابات کارگری سراسر ترکیه را در بر گرفته است. اعتصاب ۴۵ روزه معدنچیان زنگولداگ و سپس راهپیمایی ۱۰۰ هزار کارگر معدن و خانواده‌هایشان نسوی آنکارا، اعتصاب عمومی سوم ژانویه ۱۹۹۱ و اعتصابات گسترده‌ای که در حین و پس از جنگ خلیج سراسر ترکیه را در بر گرفت، همگی نشانگر مرحله جدیدی در مبارزات طبقه کارگر ترکیه علیه شرایط موجود کار و زیست است. طبقه کارگر ترکیه با گسترش مبارزات، آشکارا اعلام می‌نماید که مصمم و نیرومند بپایان‌رساندن استتار و وضعیت‌وفا متبارزستی خود بپایان دهد. برای بریدن به علل گسترش اعتراضات کارگری نخست‌بارید طبقه کارگر ترکیه در چه شرایطی زندگی میکند و چگونه استتار می‌شود.

طبقه کارگر ترکیه همچون تمام هم‌زنجیر - انش در سراسر جهان، آفریننده عمده ثروت‌های اجتماعی است. اما در مقابل، کمترین سهم ممکن را از دسترنج خود میبرد و وحشیانه‌ترین شکل ممکن استتار می‌شود. بورژوازی ترکیه که با یک بحران همه‌جانبه روبروست، تلاش دارد تا با بحران را بردوش کارگران و زحمتکشان سرشکن کند. طوسی‌سالی‌های اخیر با وخامت بیشتر و ضاع اقتصاد،

شرایط زیستی کارگران شدت روبرو و خامت‌گذاشته است بنحوی که کارگران این کشور، با وجود ساعتها کار طاقت‌فرسا قادر به تامین نیازهای اولیه خود نیستند. وضعیت زندگی کارگران روزحمتکشان این کشور بقدری وخیم است که حتی ارگانها و نشریات وابسته به دولت این کشور نیز ناگزیر به جوانب‌داری و واقعیت‌زدگی کارگران اقدام می‌کنند. فی‌المثل بر اساس آمار منتشره در روزنامه "ملیت" در سال ۹۰، هزینه ماهانه یک خانواده ۴ نفره در ترکیه بدون احتساب پوشاک، تفریح، مسافرت، هزینه‌های پزشکی، سیگار و... معادل ۴۱۵.۱۶۹ لیر است. در چنین شرایطی متوسط دستمزد کارگران معدن که هر آن در معرض حوادث ناشی از کار و مرگ قرار دارند، ماهانه ۴۰۰.۰۰۰ لیر و دستمزد کارگرانی که در صنایع چرم‌سازی کار می‌کنند معادل ۲۸۰.۰۰۰ لیر است. همین روزنامه محاسبه کرده است که یک کارگر در ترکیه برای تهیه یک کیلو گوشت باید ۵۳ دقیقه یعنی معادل ۹ ساعت کار کند. آخرین گزارش بخش "بهداشت مردم" در یکی از دانشگاه‌های ترکیه حاکی است که طبق تحقیقات بعمل آمده تنها ۱ درصد کارگران ترکیه از تغذیه‌های نسبتاً خوب برخوردارند و ۷۹ درصد کارگران قادر نیستند حداقل مواد غذایی لازم برای بازسازی

شاپور بختیار بدست تروریست‌های جمهوری اسلامی بقتل رسید

سیزدهم مردادماه، تروریست‌های جمهوری اسلامی، شاپور بختیار رهبر "نهضت مقاومت ملی ایران" و داربوش‌کتیبه دستیار وی را در بیابان ریس بقتل رساندند. این اقدام جنایتکارانه، بار دیگر ما هیت تروریستی دولت جمهوری اسلامی را برملا ساخت و نشان داد که رژیم، چگونه آدمکشان حرفه‌ای خود را با برنامه قبلی و سازماندهی معین برای انجام این جنایات بخارج کشور می‌کند. این جنایت فجیع، همچنین یکبار دیگر روشن ساخت که جمهوری اسلامی کمتر بین‌ظرفیتی برای تحمل مخالفین سیاسی خود حتی از نوع بختیار را ندارد و جهت حذف و نابودی آنها از هر مکان و وسیله‌ای استفاده می‌کند. هرچند که ما هیت و عملکرد ضد مردمی بختیار بعنوان رهبر "نهضت مقاومت ملی ایران" و بعنوان آخرین نخست‌وزیر شاه معدوم امثال دیگر دستجات سلطنت طلب بر کسی پوشیده نیست، با اینهمه این موضوع نایستی ما هیت عمیقاً ارتجاعی و جنایتکارانه جمهوری اسلامی را تحت الشعاع قرار دهد. جمهوری اسلامی بمثابه یک رژیم بغایت

ارتجاعی و ضد دموکراتیک، متجاوز و زبیک دهه‌است که به سرکوب مردم ایران مشغول است. این رژیم که هزاران تن از کارگران، زحمتکشان و انقلابیون ایران را کشتار نموده است، هم‌اکنون مدت‌هاست که عرصه سیاست‌های جنایتکارانه خود را به خارج کشور نیز تعمیم و گسترش داده است. قتل شاپور بختیار، ارتکاب ارتداد و ترور عبدالرحمن قاسملو، غلام‌کشا و رز، کاظم رجوی، کاکعلی کاشف‌پور و غیره است که همگی آنها بیابانگری از سیاست‌های عمومی سرکوبگرانه و تروریستی دولت جمهوری اسلامی می‌باشد. دولتی که برخلاف تبلیغات دروغین دول غربی و پاره‌ای محافل خود فروخته‌ای پوزیسیون، جز سرکوب و سرنیزه، قانون دیگری نمی‌شناسد. پایان دادن به این جنایات، جز با پایان دادن به زندگی نیکبایر این رژیم میسر نیست. ما ضمن محکوم کردن این جنایت فجیع، همه انقلابیون را به تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت واقعاً دموکراتیک فرا میخوانیم.

انرژی از دست رفته خود را تا مینمایند. (مجلسه دمکرات)

بورژوازی ترکیه که کارگران را ساعت‌متما دی‌بکار و می‌دارد، حتی حاضر نیست دستمزدی به آنان پرداخت نماید که غذای کافی کارگران تا مینماید. بخش عمده‌ای از دستمزد کارگران تحت عنوان مالیات و غیره کسر می‌گردد و این در حالی است که سرمایه‌داران و صاحبان موسسات به شیوه‌های مختلفاً زیردست مالیات معاف می‌گردند. شرایط وخیم اقتصادی طبقه کارگر که در بالان نمونه‌های آن ذکر شد، در حالی که کارگران تحمل می‌گردند که صاحبان صنایع و بانکها سالانه میلیاردها دلار سود به جیب می‌زنند. دستمزد کارگران بطور متوسط معادل ۱/۳ مبلغی است که دولت ترکیه بعنوان هزینه یک خانوار تعیین کرده است اما در همان حال ۱۱۱ درصد رخصتی ترکیه در سال ۹۰، معاملاتی به حجم ۵۷ تریلیون لیر داشته‌اند که بیش از ۸۰ درصد بودجه ترکیه در همان سال بوده است. با وخامت وضعیت اقتصاد و روز بروز از دستمزد واقعی کارگران کاسته می‌شود. در حالی که بنا بر اعلام انستیتو آمار ترکیه، نرخ تورم در سال ۸۹، ۶۵ درصد و در سال ۹۰، ۶۰/۴ درصد بوده است، دولت ترکیه اعلام کرده است در سال ۹۱، ۲۰٪ دستمزد کارگران خواهد افزود. دولت ترکیه برای حفظ موقعیت سیاسی و نظامی خود بعنوان یک دولت سرسپرده امپریالیست‌ها، برای تامین مخارج ارگان‌های سرکوبگر و بوروکراسی عریض و طویل، مبادرت به اخذ وام از دولت‌های امپریالیستی کرده است. روشن است که پرداخت کنندگان صلح و فرغ بین‌المللی در حقیقت کارگران و زحمتکشان هستند. هم‌اکنون دولت ترکیه معادل ۶۰ میلیارد دلار بدهی خارجی و ۱۵

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI
490215483
Amro Bank
Amsterdam - HOLLAND

آدرس پستی جدید سازمان:

رفقا و دوستان برای تماس با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اقلیت) از این پس با آدرس زیر تماس برقرار کنید.

Postfach 5312
3000 Hannover 1
Germany

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق